

کتاب جواهرنامه بهمارسیه نسخ

I

کتاب جواهرنامه بهمارسیه

جای خود  
۲۲۱۱



II



كتاب جوامع نامه بالفارسية



۴۶۱۱

قد وصف به السیاحه سبطاً سالماً  
 ملک البرق والحرر مادم الخیر من یفلسطین  
 السلطان العالی محمد داور و صاحبها عماد  
 احمد سج راد المصلح و فاضل  
 السیاحه عماد







بسم الله الرحمن الرحيم وبه الاستعانة في التتبع  
ستایش و سباس بی اندان و قیاس صافی را که جوهری  
صنفس بازار کاینات بجا هر ثوابت و ستیارات آراسته  
داشت چاکلی که صیرینه حکمش دنیا را آفتاب و در ارم کواکب  
در بازار روزگار روان گردانید مبدعی که درج سیمای  
بهار در داری پردر کرد و کجینه سینه عارفان را  
پر کوهر ساخت حکیمی که جوهر جان پاک را بغیر عشق هوا  
با آب و خاک پیوند داد و از ازدواج الشان انسان  
عظیم الشان که انجمن زمان و نادر دور است آرا  
نابود به بازار گاه وجود آورد معبودی که عاقده عباد را  
سجده هزار دانه تکلیف در گردن انداخته بهار العباد

کون و فساد و فساد در هنگام بنه نوازی مشتی خال را  
از افلاک کیدایند محسود و سجود ملا اعلی کرد ایندو  
مقام بی نیازی پیکر زیبا منظر انسانی را شربت حیات  
جشایند با خاک راه بر بساخت عالم آرای که شمع کافور  
صبح از شعله مشعله آفتاب روشن کرد و شواد دیگر  
شب از در شب چراغ کواکب نمود و مزین کرد ایندو  
قدش نقش بر آب زد در خوش آب حادث شد و نقاش  
فطرش ریکی بخاک داد و مرغی بگوین پذیرفت شعر  
قطره آب که صلب سجای بچکد  
در کف تر پتش لؤلؤ و مرجان کرد  
بان خون که در افتد ز سر پنی کوه  
از شعاع کرش لعل بدخشان کرد  
و درود نامعدود نشان قافله سالار مسافران وجود که  
بتا بد نظر کیما اثر مس وجود خاکمان را باز ربار کرد  
جوهر شناسی که در بیکتای بی منای وحده از قمر بحر عمیق



کشت استیلاخ نمود خواجه که چهارسوی پرشود ای عشق  
 و هو از قنوم مقدمش رنق و رواج یافت باریک بینی  
 که دیر دورین را بکل مازاغ البصر مکل ساخت از درجه  
 امروز بنفایل احوال فرد امشاهه کرد مسند نشینی که  
 اطناب خیم دولت و شوکت از فضای فراخ پهنای  
 فانی کدرانید با و نادر دوام و خلود استوار گردانید  
 پایه قدش از رواق نه پایه افلاک بدشت و دامن پاکش  
 از تود مخاک این مخاک الوده نکشت جاکب سواری که  
 دور اندیش خنده دان به نهان سیر او ز سید تیز فزار  
 که بکان تین تک و هم و کان از دویدن در رکاب او غایب  
 آمدند مایه امید و هم صدف وجود را در تیم نظر حقیقه  
 پیش از کون و مکان گذشته در اوج لامکان جولان میکند  
 و مختسب شریعت و رزش زهر را مشکر را بکا و نشاء  
 کرد جهان می گرداند راه نمایی که رسکاری آدم از طلای  
 عدم به پرش نور بخستین او شد مشکل کشایی که خلاصی

ن

عالم از فرع اعظم بوسیلت شفاعت او خواهد بود **شعر**  
 ز ظلمات عدم می آمدی و پیشرو آدم  
 چراغی بود در دستش هم از نور نخستین  
 ید الله کوست اندر آستین غیب پوشیده  
 فشانده آستین و ریخته درهای تحسین  
 جو جرخ زال مجد بود یا های قیامت را  
 شود گسترده آن ساعت بساط عز و کینت  
 عزم را زلی مع الله مظهر اسم اعظم الله الناسک **السالك**  
 في الله العارف بالله القرم الاحمدى ابوالقاسم محمد  
 العربي عليه ذرر الصلوة وتحف النجيات وعلى آله واصحابه  
 جواهر معدن الدر اية ونجوم فلک الهداية **بسم الله**  
 اقل الخليفة بلاشي في الحقيقة محمد بن منصور مامور شد  
 رسالة در بیان احوال جواهر ترتیب نماید و بر ممکنان  
 نیست که اشرف و اعلی و احسن و ابهی جواهر با سراج  
 وجود با جود در درج خلافت کوهر کان عدالت و راست



چه درد در بای مکرمت و عطا کستری وجه کوه کوه بکند  
 شوکت و رعیت پروری چه دریا وجه کوه عالمی بصورت  
 اتحاد بنی آدم برآمده و جهانی در کسوف انسانی مخفی گشته  
**بسیار** بحر اعظم در غنی پنهان شد  
 در سه کن تن عالمی پنهان شده <sup>فلک</sup> یک دهان خوامم به پنهانی  
 تا بگویم شرح آن را یک <sup>چهره</sup> یک لاجرم بندی از احوال این  
 عالی را در شلک احوال جواهر عالی کشید درد و فصل  
**فصل اول** در معدن او معدن این در لطیف و  
 مصدر این جوهر شریف صاحب فراخی دریا نوالست که <sup>نقش</sup>  
 بند خیال تصویر شب و مثال او تواند کرد شاه سواری  
 عطا بخش کبکی دار که چشم روزگار در هیچ قرن فریاد  
 را ندیده و نمی آید دیدمهای جایش پخته ملک هفت  
 اقلیم راز بر بال گرفته از ضاد و تباها نگاه می دارد <sup>طیب</sup>  
 عنایتش از شربت عذب عدالت تسکین حرارت مظلومان  
 داد خواه می نماید سایه جنتش سکن خورشید تابان و کرد

سوکش سر به چشم امید مظلومان نهال د و لنتش مرتبه  
 بلند شده که دست حوادث زمان بان غی رسد و پایه  
 قدش جندان ارتفاع یافته که بر دواق نه پایه کرد  
 برتری می جوید آب تیغش در جویبار حلق دشمنان کل  
 سرخ می پرورد و مودجه جوهر شمشیرش مخر شمشیر  
 بخورد صد کز کزانش دم صبح در سینه شام می شکند  
 و نهیب تیغ خون فشانش خون شفق از دید خود <sup>شد</sup>  
 بیگانه جا یک سواری که اگر بار باد سرعت راهیب <sup>دهد</sup>  
 از مرکز خاک بیالای افلاک جهاند کند افکنی که اگر  
 کند کبانی را در کردن ایام گذشته افکند ایام گذشته  
 را باز کرد اندک اندازی که **شعر**  
 ز هامون شب تیره بر جرخ تیر <sup>که</sup> کشد سر به در چشم سوزن تیر  
 هر چند دور زمان کعبتین اختر ازادر طاس گردون <sup>که اند</sup>  
 نقشی که خلاصه داد او باشد صورت بخت و جفا که شاهان  
 جنگ جوی رخ بسوی او نهادند ایسا را یک دست بردار



اسب دولت پیاده ساخته در پای پهل ملالت انداخت  
 عجب نیست که رایت آسمان سایش باضرت و بفروزی  
 هم رکاب و تو اما تدعجب آنست که رای پروخت جو  
 با وجود شیب و شباب اتراب و رضی لبانتد **شعر**  
 به رزم اندرون زهر تر یاق سوز  
 به بزم اندرون ماه کبکی فوز  
 نماینده شب بروز سفید  
 کشایند کج پیش از امید  
 فرایند کرد آورد کاه  
 هشتاد خون ز ابر سیاه  
 صفحه ضمیر منیرش محل اسقاش حقایق و لوح خاطر  
 خطیرش مہبط انوار دقایق علماء عصران کلمات حکمت  
 آمیزش حل مشکلات می کنند فضلا دهر از پر تو عبارات  
 کوهر افشانش کشف معضلات می نمایند السلطان  
 الاعظم الاکرم الخاقان الاجل الافخم مجدد مراسم الملة

الکھنفة محیی مآثر الدولة العباسیة موعود الماہ  
 السابغة مفيض النعم السابغة مستند الدهر غریب  
 الابیة المود بالریاسة الابدیة السلطان ابن  
 السلطان ابن السلطان ابو النضر حسن بهادر خان  
 خدا لله مدی الزمان زمانه و افاض علی البریز بر  
 واحسانه **فصل دهم** در صفات او صاحب  
 دولتیست که قاف تا قاف جهان از احسان و الطاف  
 بی کران او محفوظ گشته اند و عامه رعایا در کف <sup>حفظ</sup>  
 او از فتنه آخر زمان محفوظ ماندند اگر شعله قهر را <sup>مان</sup>  
 دهد کیند کردن ویران کند و اگر معمار تدبیر را  
 اشاره نماید رخنه فنا بخشهای حوادث زمان سد  
 کرد اند جوان حایتش ایشتمیش از پنجه کرم <sup>سکند</sup> شانه  
 و میران انعامش بهمازا از خوش و پیوند پیکانه  
 می کرد اند کف کریش رزق کافه بر ایا را کفیل شده  
 لطف عیش قضای حوایج عامه خلایق را وکیل گشته



عقد مروارید باشد قطره باران اگر  
از کف دریای الش بخشش آموزد سخا  
رای میرش ثالث نیرین پایه قدش فوق و قدین  
در ایام معدلتش جن ساعن شراب که غارت عقول یکند  
ناراج کتشف نیست و بغیش گاه ربا کر یا رای بودن  
گاه بر کبشت فتنه و آشوب جن در چشم و زلف بتان  
یافت نمی شود و سیلاب سرشک جن در جهر عاشقا  
صوفی بنده در جن دهر عین عیج کل جن بن دلی کو  
و در دور زمان جن ساعن تلخ کامی کجاست **شعر**  
لطفش بکرم جان پناه کند • عدلش ستم از زمانه آوا کند  
در موسم عدل او صبار نبود • آن یار که پراهن کل یار کند  
شاه جمشید بنم رستم رزم سکندر شکوه دارا را خست  
خضم بند قلعه کشای دوحه شجره الخلافة شجره دوحه  
العدا والرافة آیه الله بن بریتة المجتهد فی اعلا کلمة  
سمی خلیل الرحمن ابو الفتح خلیل بهادر سلطان آن

خلیلیست که چون قدم در میدان روزگار نهاد بتا  
غرود و پندار سلاطین نام دارا بر هم و ارپار پا کز  
و دشمنان دولت قاهر را خد لحم الله مفهود و مغلوب  
ساخته از خان و مان آوار کرد ایند خلد الله مکه و  
سلطانه و افاض علی عامه العباد بر و احسانه ما خرج الله  
من الصدق و وقع السهم علی الهدف بدانکه ترتیب  
این رساله بر مقدمه و دو مقاله است مقدمه در مواد  
اجسام معدنی و کیفیة مکنون ایشان و امور متعلقه با  
**مقاله اول** در جواهر و در وی پست است  
و خاتمه **باب اول** در در **باب دوم**  
در با قوت **باب سیوم** در نذر **باب**  
**چهارم** در زبرجد **باب پنجم** در الماس  
**باب ششم** در عین الهی **باب هفتم**  
در لعل **باب هشتم** در فیروزه **باب نهم**  
در یاقوت و سایر اجزای **باب دهم** در



عقیق **باب** **یازدهم** در بعض اشباه یا قوت  
**باب** **دوازدهم** در جنع **باب** **سیزدهم**  
 در مغناطیس **باب** **چهاردهم** در سنباده  
**باب** **پانزدهم** در دهنه **باب** **شانزدهم**  
 در لاجورد **باب** **هفدهم** در مرجان و تپه  
**باب** **هشدهم** در یشم **باب** **نوزدهم**  
 در بلور **باب** **بیستم** در جغت خاتم در  
 اجار سوفه و نسبت جواهر با یکدیگر **مقتل**  
 در فلزات و در روی هفت بابست و خاتمه **باب**  
**اول** در طلا **باب** **دوم** در نقره **باب** **سوم**  
 در مس **باب** **چهارم** در قلعی **باب** **پنجم** در آهن  
**باب** **ششم** در آهن **باب** **هفتم** در خالص  
**خاتمه** در مرکب از فلزات و نسبت ایشان با یکدیگر  
**مقدم** موجود اگر معلل عللی نباشد واجب الوجود  
 بود و الا ممکن الوجود و ممکن الوجود اگر در موضوع

باشد عرض بود و الا جوهر و جوهر اگر قابلیت ندارد  
 که سه بعد متقاطع بنوا یا قوایم در روی فرض کنند  
 بود و الا جسم و جسم اگر مرکب از اجسام مختلفه الطباع  
 نباشد بسیط و الا مرکب و مرکب یا ترکیب او مستتبع  
 صورتی نباشد مانند بخار و دخان یا باشد و آنچه  
 ترکیب او مستتبع صورت باشد اگر آن صورت مبداء حفظ  
 ترکیب و تغذیه و تنمیه و تولید مثل و احساس و حرکت  
 ارادی و نطق تواند بود آن مرکب انسان بود و اگر از  
 این جمله سبدا نطق نتواند بود حیوانی دیگر بود و اگر  
 احساس و حرکت ارادی هم نتواند بود نبات بود و اگر  
 تغذیه و تنمیه و تولید مثل نیز نتواند بود جسم معدنی بود  
 و جسم معدنی چهار قسم است داب و حجر و ملح و کبریت زیرا  
 که جسم معدنی یا قوی ترکیب یا ضعیف ترکیب قوی  
 ترکیب یا منطرق است یا غیر منطرق و ضعیف ترکیب  
 مثل میشود بجوهر طوبی و سهوله مانند شبت و زاج میشود



بواسطه دهیتی که در اوشت مانند کبریت و زرنج  
 اول قسم اولست و دوم دوم و سبوم سبوم و چهارم  
 چهارم و مواد اقسام اربعه مذکور جوهر آبی اند که  
 آن جوهر آبی که ماده احصاد ذایبه است آئینه شده  
 یوهری نرانی آمیزشی استوار و بعد از آنکه از طباح  
 حرارت نضج نام یافته اکثر آن بواسطه مصادفت بوده  
 منقذ شده و بعضی نسبت دهیتی که دارد عین منقذ ماند  
 و از جهت عدم انعقاد این بعض اجساد ذایبه قابلیت نظر  
 دارند و آن جوهر آبی که ماده احجار است بعد از نضج بسیار  
 استبله و پوست انعقاد یافته و متقلب شده یوهری  
 نرانی و بواسطه آنکه در روی هیچ جرمی منقذ نماند  
 احجار قابلیت نظر ندارند و چون انعقاد احجار بسبب  
 کداخته نمی شوند مگر بحیثیت بخلاف بعضی منظر فانت  
 در کداختن آن احتیاج بحیثیت نیست و آن جوهر آبی که  
 ماده املاحت مانند شب و نوشادر بعد از اخلاط بدن

لطیف کثیر الناریه بواسطت پوست انعقاد یافته و  
 منقلب یوهری ارضی شده و چون ناریه نوشادر بیشتر از  
 ارضیه اوشت بالکلیه منقذ می شود و آنچه ماده زاجات  
 اشمال بر تلخه و کبریتیه و حجره دارد و در او قوت  
 اجساد ذایبه هم هست بتفصیلی که در مطولات مذکور  
 و آن جوهر آبی که ماده کبارتست بواسطه استبله حرارت  
 آئینه شده باجره هوایی و نرانی بوجهی که از امتزاج ایشان  
 دهیته بکون پذیرفته بعد از آن بمصادفت بوده انجام یافته  
 و چون سایر اجساد ذایبه منحل زینق یا جوهری مشابهت  
 میشوند زینق یا مشابه او ماده سایر اجساد ذایبه بود و  
 بجز به معلوم شده که زینق بر آنچه کبریت منقذ میشود  
 پس ترکیب ایشان از زینق و کبریت باشد بر وجوه مختلفه  
 ماکر ماده مذکوره پاک و صافی بود و کبریتی که عاقد آن  
 سفید و پاک و صافی باشد از امتزاج ایشان نقره تولید  
 میشود و اگر در کبریت قوه صباغه ناریه بود طلا بکون یافت



و اگر در وی قوه محرقه بود نحاس حاصل شود و اگر کبریت  
 پاک و شد بد الخالطه با ماده نبود قلبی موجود شود  
 و اگر کل واحد از کبریت عاقد و ماده منفصل با جز آ  
 ارضی مخلوط باشند آهن بکون پذیرد و اگر عاقد ماده  
 مخلوط مسین و ضعیف بود اشرب در وجود آید و بواسطه  
 ضعف عاقد انعقاد اشرب محکم و استوار نیست و بدانکه  
 کیمیاگران از ترکیب زینق و کبریت جوهری چند میسازند  
 که این جوهر را مشابهه تامه با بعض اجناده ذایقه هست  
 ظن حاصل میشود که اجناده مذکور مرکب از زینق و کبریت  
 اند لکن فعل صناعت بر تبه فعل طبیعت نمی رسد و از آنجا  
 که شیخ ابی علی ابن سینا در کتاب شفا بیان کرده که کیمیا  
 گران را در دست نیست که قلب حقایق بنمایند قلبی  
 حقیقی و غایت آنجه بران دست دارند هنر کیفیات و صفات  
 شلای تواند که سرخی را سبخت کنند تا مشابیه طلا شود  
 یا سفید کنند تا مماثل نقره گردد و همچنین قادر اند که اکثر

۹  
 عیبهای رصاص را بیل کردند اند لیکن قوه عقول بتغییر و  
 تبدیل فضول نمیشد **مقتدا** **اول** در جوهر  
 لفظ جوهر که موضوع است باز آن حجر مدنی تخصیص یافته  
 با حجار شفاف ثمن چنانکه لفظ ورد که موضوع است باز آن  
 شکوفه تخصیص یافته بگلها متعارفه **باب اول**  
 در ذکر که از امر وارید و لؤلؤ نین گویند و بعضی گفته اند  
 که لؤلؤ مخصوص است بشقیب **فصل اول** در صفات  
 آن مروارید با حجر ساین جوهر است و بعضی بر آنند که آن  
 استخوان است و او بحسب آب و رنگ منقسم میشود بر شاه  
 که سفید صافی براق ابدار است و آن را باعتبارات مختلف  
 درخشان و بنجی و عنون بن گویند و شکری که سفیدی  
 او با سخی و زردی آمیخته است و بنی که سفیدی وی  
 مایل بر زردیست و وردی که او را زردی بود که بر سخی  
 زند و آسمان کون که سفیدی او یکو دی منوج بود و  
 طاووسی که سفید او بر سبزی و سخی و سیاه می زند و



رمادی که سفید او یکودی زند و رصاصی که سفید  
 او با سیاهی آمیخته بود و رصاصی سرخ فام را ریتی و تیر  
 کون را غامی گویند و سرخ که رنگ او بسرخ صافی زند  
 و سیاه آب که رنگ او با سیاهی زند و شعی که رنگ او  
 میان زردی و سبزی بود و شفاف نباشد و غامی  
 جسی که تیره و نه آب بود و خشک که ضد خوش آب بود  
 و گاه باشد که طبقه محیط بر یکی و طبقه محاط بر یکی دیگر باشد  
 مثلا محیط زرد بود و محاط سفید و بحسب شکل منقسم میشود  
 بعد حرج که کرد غلط است و معنی که عرض آن اندکی از  
 عرض غلطان بیشتر بود و قاعد که ضعیف مدور و نصفی <sup>سطح</sup>  
 باشد و شلخی که پیرامون آن استدارتی عرضانی مستوی  
 و فوق آن بتقیب و قاعد آن با استقامت مایل بود  
 عدنی که با وجود استدارت مذکور سرهای او مساوی  
 باشد و بعضی که مدوری مستطیلست که سرهای او <sup>بیانه</sup>  
 با ریکی بود و بعضی استطوانی شکل را زیتونی گویند و اگر

سرهای او بغایت باریک بود شعری خاند و دهلی که  
 سرهای سطح و پیرامون مستوی دارد و در فی که طول او  
 از عرض کمتر بود و محن و ط که مدوری مقیب فراخ قاعد  
 سر تنک است و شعی که محن و طی طولاینب و فقاعی که  
 شکل مشابه کوزه فقاعت و نیم روی که مشابه نصف  
 کوه ایست و ضری که ماعدای اینهاست و گاه باشد که دو  
 نیم روی مناسب را با یکدیگر وصل کنند و گاه باشد که بر آن  
 در نقطه لسان آبله بود و آنرا مجور گویند و در قدیم  
 تمیز اقسام لآلی به پنج غریبال مینمودند بعد از آن غریبالها  
 زیاده کردند تا به پانجه غریبال رسید و هر دو جهان  
 که غریبالها از سن یا از پوست آهو می سازند و بهر تن  
 در اندون یکدیگر می نهند تنک چشمه شیب و فراخ  
 به بالا و لآلی از اصناف در غریبال اعلی می ریند انچه از  
 چشمه میده برون رود از تحت غریبال و ریم گویند و  
 چون آنها را از غایت صغر سوداخی می توان کرد در مغز



و داروهای چشم استعمال میکنند و آنچه در غریب اول  
 که چشمه آن از ممد خرد تراست می ماند آنرا هزار و دو<sup>ست</sup>  
 گویند که هزار و دو بیست عدد از اکبر و اوسط و اصغر  
 متقابلست و آنچه در غریب دوم می ماند بانصدی و آنچه  
 در غریب سیوم می ماند چهارصدی و آنچه در غریب چهارم  
 می ماند شصت و پنجمی و آنچه در غریب پنجم می ماند سیصد  
 و آنچه در غریب ششم می ماند دویست و پنجمی و آنچه در  
 غریب هفتم می ماند دویستی و آنچه در غریب هشتمی  
 صد و هشتاد و آنچه در غریب نهم می ماند صد و پنجاه  
 و آنچه در غریب دهم می ماند صد و بیستی و آنچه در غریب  
 یازدهم می ماند صدی و آنچه در غریب دوازدهم می ماند  
 هشتای و نودی و آنچه در غریب سیزدهم می ماند هفتاد  
 و آنچه در غریب چهاردهم می ماند پنجاهمی و آنچه در  
 در غریب پانزدهم که چشمه آن از ممد اوسع است می ماند  
 چهل و آن چهل جبات میکنند و از آن جمله هر دو دانه

را که مناسب یکدیگر باشند و جان گویند و آن دانه  
 را که مناسب نباشد فرود خوانند و وجه عبارتی از دانه<sup>است</sup>  
 که نمیدانند که یا زیاده باشد و متعارف جنانست که سی<sup>شش</sup>  
 دانه در عقدی میکشند از این جمله شش دانه از اصل  
 تراشید باشند و تهمده دانه اعلی و ده دانه میانه و  
 دانه ادنی باشد و در مانند پازنق بر توست و آن منق  
 قراست **فصل دوم** در مفاصات در کفیه  
 تولد آن اگر چه مفاصات در بسیارست لیکن در فاح  
 فاحترین در موضعی قریب سر اندی که طول آن پنج  
 از جزایر خاللات **قع** و عرض آن **و** درجه است می باشد  
 و آنچه در موضعی از نواحی کش که طول آن موضع **قد** و عرض  
 آن **کو** درجه است یافت می شود و آنچه در محلی از توابع  
 که طول آن **قد** و عرض آن **کو** درجه است می باشد و  
 در نواحی جزیره خاوار که میان کش و بحرین است کنون  
 می باید قریبست بدی که از قریب سر اندی استخراج میکنند



و در ری و دریای قلم و دریای یمن و حجاز استخراج  
 میکنند بواسطه آنکه آب دارد و شفاف و غلطان نیست  
 اعتباری چندان ندارد و هر دری که در اعماق بحار که  
 خالی از لای باشد و کل آن سیاه نبود نگون می باشد سفید و  
 شفافست و آنچه در کل سیاه حاصل میشود سیاه فام بود  
 و آنچه در قریب سطح آب نگون میشود بواسطه تاثیر حرارت  
 آفتاب زرد فام یا سرخ فام باشد و آنچه حصول آن در میان  
 لای باشد بسبب وصول انجم رفته از کدورت خالی نیست  
 اقل بعد مفاصل لای چهار پیمیا و اکثر آن چهار پیماست و  
 پیمانی اصطلاح غواصان دو ذراع است و گویند در جوف  
 جو اینست صدف نام که عجم او صدف ملصق و محاط است  
 و این جوان را کوشیتست که بسختی بدل سیم بران بر آوی  
 و با کوشش او خلطی لزج رونق مخلوطست و در میان  
 دو شاخ و سری بزرگ طرف صدف دارد و در سردها  
 که از غایت تنگی بدل عاشقان بهلومیزند و شکم اولسان<sup>حاصله</sup>

مرعست و از دهان تا حوصله مجرای و از حوصله تا غر  
 فضله معایب مستقیم دارد و صدقین مذکورتن بر منوال  
 بالمرغان اگر خواهد که بکشد یا بکشد و اگر خواهد که  
 در هم کشد در هم کشد و بعضی را دندان و بعضی را خرطوم  
 جان صلب هست که بان صدف دیگران سودا را می کشد  
 انواع اصداف را در اعضا اختلاف هست و بعد از آنکه  
 اصداف را از اطراف دریا بیرون آرند بعضی متحرک باشند  
 و بعضی غیر متحرک و قسمی از متحرک جان بسرعت حرکت میکند  
 که متری می شود که طیران دارد و اکثر اصدافی که در<sup>حاصله</sup>  
 ایشان لای عوالی باشد موازی کف دستی معتدل باشند  
 صدقین ایشان بغایت خشن بود و اغلب اصداف کبار را  
 حوصله از لای خالی باشد و از معلم اول مروست که در<sup>اواخر</sup>  
 فصل شتا که ریا عاصف اصداف را از میان بحر محیط  
 بجواب و اطراف راند صدف مانند جاب بر محدب آب  
 شنابد و دهن را هدف و اریش تر باران ابر بهار دارد



نادر حوصله او فطره چند کرد شود و بعضی روایت است  
که چون تقاوت و استیلا باد شمال دریای کسب شد  
و اضطراب آورد و اجزای شبه آبی را از آب دریای  
در سطح هواجس و در صدف در طریقه که موج کثرت  
دهن باز کند نادر حوصله او مقداری از آن اجزای  
بحال او باشد کرد بدین حوصله او خاک که در جمعه  
بکند فقر باران بسان تفاوت دریا قبول کند  
روز در فقر دریا قرار گیرد بعد از چند روز سطح دریا  
سلاحه از اول صباح تا هنگام مساوی و بعد از  
وقت استوا استساق هوا کند و از وقت غروب تا  
طلوع آفتاب سرد تقایب آب کند بعد از چند روز  
بدین شیوه آمد شد کند و اجزای آبی که در حوصله  
حاصلست منقذ و ببرد کرد و در فقر دریا قرار گیرد و  
بقدرت رب العالمین فطره مآهین در زمین شود فطره  
فخر احسن کمالین و جمعی زاین که در تور نوشت

کرده اند بر آنکه در ابتدا تولد مانند رزن خندانست  
بعد از آن بند پیچ طبقه طبقه کنون می آید و خردمند  
پنهان نیست که از صفت مذکور لازم نمی آید که کنون در  
باین کیفیت بود و محتملست که طبقه صدف اقتضا کند که  
در شکون در حوصله او مانند صدفه محیط بر او تن  
بود از دو برادران جوهری مرویست که در خلق این  
دانه خرمای و دانه زیتون عزون بود که از هر یکی نصفی  
کرد کار در آب بارگشته بود و نصفی دیگر مقتضای آن کار  
کان بحال خود باقی ماند و علی هذا هر چه در حوصله  
حاصل شود نه تنها فطره آب تواند که در خوش آب شود  
بس صدف شبه ریشه بر آرد و مانند عرفی اشجار در  
استوار کرد اند و بعضی بدانند که حیوان مذکور در این  
حال خلعت حیوانی خلق می نماید و کسوف بنانی می پوشد و  
پوشیده نیست که حرکت او بعد از استخراج از بحر جانی  
شد مکذب باین راست بش بعد از مدتی که جوهر استخراج



صدق تصحیح نام یافته مجد کال و بها رسد هنگام استخراج  
 او باشد و اگر بعد از ارتقا بدجه حسن و بها استخراج آن  
 نکند مانند میوه که بعد از اتصال بذره کال به شاخ  
 بکارند طراوت و نظارت آن زایل گردد و او را طعمی ملایم  
 حاصل و اعوجاج لالی بواسطه نامواری مکان نکون  
 ایشان است و نامهای بسبب آنکه مکان نکون ایشان تر است  
 صوفه مذکور است و از هفت اصداف الوان لالی نصیب  
 میشود و از اول ماه بنیان تا آخر ماه ابلو که زمان رسیدن  
 آفتابست به پانجم درجه میزان استخراج عنوان و در  
 سال توان **فصل سیوم** در تمیز اصناف  
 قیمت آن احسن و اجود اصناف لالی بحسب کینه گیر الوان  
 کپراست و بحسب کیفیت نجی ابدار مشرق مستدیر و بعد از آن  
 مسند برونجی تنبی و شلی و رنگ تنبی و وردی ثابت و  
 پایدار است و رنگ طاووس و سربع الزوال است و ادو  
 و از لاصناف در لیست که بواسطه آفتی که بماده وی رسیده

باشد تمام الخلقه بنود یا بسبب فضله که در هنگام نکون  
 ملائمه ماده او بود شبه رنگی رنگ و صغیر او را مغیر  
 مکرر کرد ایند باشد یا بعلت تجویف خراب بود یا در  
 میان آن گرمی یا قطع آب باشد و سعت ثقبه دانه در زمان  
 سابق عیب می شمردند چنانچه دانه فراخ ثقبه را به نصف  
 بهار دانه شك ثقبه قیمت می نمودند لکن در این زمان که  
 نو به دولت تر کاست و فتنه چنان نمی کنند و اگر ثقبه  
 میانه دانه نباشد با کج بود عیب و دانه دو دانه یکی تا بحد اکثر  
 مناسب اطراف را بی زوجی عیب بود چنانچه اگر زوج  
 داشته باشد قیمت دانه زیاده کرد و شاید که مضاعف  
 شود و دانه يك مثقالی را به بی زوجی عیب نکند و او  
 واسطه قلاده سازند و بر زیر کان خنده دان مخفی نمایند  
 که قیمت سایر جواهر بحسب رواج و کساد بازار وقت  
 و بعد کان و غیر آن تفاوت بسیار دارد و قیمتی که در این  
 رساله ثبت شده قیمتست متوسط میان کرانی و ارزانی بحسب



بازار مصر و شام و بغداد و نواحی آن بلاد بدانکه قیمت  
 عقد در که مقدار هر عقدی سدس مثقالی بود نصف و  
 ربع دینار است و اگر نصف مثقالی بود و دینار و اگر  
 نصف و ربع مثقالی بود چهار دینار و اگر مثقالی بود  
 دینار و اگر مثقالی و ربع مثقالی بود با نهم دینار و اگر  
 مثقالی و نصف مثقالی بود پست و اگر مثقالی و نصف و  
 ربع مثقالی بود پست و پنج دینار و اگر دو مثقال بود  
 و پنج دینار و اگر دو مثقال و نصف مثقال بود پنجاه دینار  
 و اگر دو مثقال و نصف و ربع مثقال بود پنجاه دینار  
 و اگر سه مثقال بود هشتاد دینار و اگر سه مثقال و ربع  
 مثقالی بود نود دینار و اگر سه مثقال و نصف مثقالی بود  
 صد دینار و اگر سه مثقال و نصف و ربع مثقالی بود صد  
 و پنجاه دینار و اگر چهار مثقال بود دو پست دینار با  
 سیصد دینار و قیمت عقدی واحد که چهار مثقال و نصف  
 مثقالی باشد چهل دینار است و اگر چهار مثقال و نصف

هفتاد و سه

ربع مثقالی بود پنجاه و پنج دینار و اگر پنج مثقال بود  
 و شش دینار و اگر پنج مثقال و ربع مثقالی بود هفتاد  
 و پنج دینار و اگر پنج مثقال و نصف مثقالی بود هشتاد  
 و پنج دینار و اگر پنج مثقال و نصف و ربع مثقالی بود  
 نود دینار و اگر شش مثقال بود صد دینار و قیمت  
 دانه در آبدار مدحرج شفاف که وزن آن يك مثقال  
 بود موازی هفتصد دینار ذراست و اگر دو <sup>از جنس</sup> و عده  
 مذکور يك مثقال بود صد دینار و اگر چهار دانه مثقال  
 بود پنجاه دینار و اگر نصف مثقالی بود پست دینار و اگر  
 ثلث مثقالی بود پنج دینار و بعضی گفته اند که يك دانه در  
 آبدار که وزن آن موازی نیم دانه باشد چهار دینار <sup>ارزد</sup>  
 و اگر شش بود هشت دینار و اگر دانی بود شانزده دینار  
 ناد و دانه بر این قیاس هر مقداری که در وزن زیاد  
 شود بهاد و باره گردد و از دو دانه ناد و دانه نیم  
 بفرودن چهار یکی قیمت مضاعف شود و دانه که وزن آن



موازی دودانك و نیم باشد صد و هشتاد دینار تادو  
دینار از دینار از آن چون در وزن پنج یکی زیادتر  
قیمت مضاعف شود و دانه که به دانه باشد چهار صد  
دینار از دینار از آن با نزل تفاوتی که در وزن پیدا  
تفاوت بسیار در بها اعتبار کنند و قیمت زر دقام  
و سرخ فام و طاووسی موازی نصف قیمت سفید فام  
و قیمت سیاه فام موازی ثلث قیمت او و قیمت سنجی  
عدسی و شمعی و فقای نصف قیمت مدحرج است و قیمت  
دهلی کمتر از قیمت زینونی و قیمت دفی کمتر از قیمت قاعد  
و عدسیست و حصی را قیمتی زیاده نیست از خواجه  
ابوریحان مرویست که در خزانه سلطان محمود دری از  
سه شقال و دودانك مخزون بود و مقوم ماهر آنرا  
بصد هزار دینار قیمت نمود و در خزانه سلطان مسعود  
عقدی از نجا دانه در شاهوار بود که استادان ماهر  
در آن روز کار هر دانه را بمبلغ بیست هزار دینار در رشته

مقوم کشیدند و از استاد ابو القاسم مرویست که در  
زمانی که این الحصاص جوهری قیمت جواهر امین المبین  
مقدار میکرد يك دانه در مدحرج بی مثال از دوشغال  
بمبلغ يك صد و بیست هزار دینار قیمت کرد و گفت که  
اگر این در نیم راحت بودی پاضد هزار دینار از زیاده  
**فصل چهارم** در خاصیت آن مروارید بازر  
و خوردن آن مرم سودا را سود دارد و در ترکیب  
رائقیر نماید و اگر خون از کلو را بد باز دارد چون  
باداروی چشم پامیزند و روشنای چشم را تقویر کند و  
چشم از درد نگاه دارد و اگر مسموم در سبزه بار و غنک  
پاشامد نافع بود **فصل پنجم** در پاناموی  
که بد معزاند و کیفیت جلا و محافظه آن مروارید از  
کرمی آتش بنزدی نماید شود و از کرمی بدن مردم و بوقه  
در محل نمناک طراوت و لطافت او را بکند و از بویها  
بیزماید بوی مشک و کافور و ملاقات با ادهان او



ران بان رسد و از احتكالك باشیا خشن خراشید و خسته  
 کرده و از وصوله ادویه حریقه با و مانند نو شاد و  
 سرکه خورده و پرسیده شود و بغیر رنگ و صفا دریا  
 در هر صله صدف طاری شود یا در خارج و آنچه در  
 خارج طاری یا ظاهر و باطن او را معین کند اند بخیشنی که  
 او را هیچ برای و لعان نماید بانه قسم اول و دوم صلاح  
 و اصلاح باز حال صلاح نیابند و قسم سوم علاج پذیر  
 بود پس اگر رنگ او بزدی مایل بود آن زردی را بچند  
 طریق زایل توان کرد یکی آنکه در را در شیر آب خست  
 و هر سه روز تغیر شیر نمایند تا زمانی که بلا سر کوفت  
 و صوم خلع نماید و لباس پاز و صوف لبس کند طریقی  
 دیگر است که در را باد و جزو مساوی از قلیه و صابون  
 در کاسه کلین کثیف براری دو ساعه با تش غنی <sup>ضعیف</sup> شستل  
 یخو شاند طریقی دیگر آنکه سه جزو مساوی از کافور و  
 مقش و سمس مقش بحق نموده در یکدیگر بپوشند و در را

در آن گیرند و در طریقی آهین نهند و قدی روغن  
 کاه بر آن ریزند و با تش ضعیف یخو شاند طریقی دیگر  
 آنست که در را بجاغ از ج یا سه که جلا دهند و اگر که  
 در پس خن مایل بود سه جزو مساوی از کافور و شبنم  
 و اشنان فارسی در یکدیگر خرد کوفته بشینان بپوشند  
 در را در میان آن گیرند و از را در خمیس گیرند و در تن  
 نهند یا خمیس بخته شود که حمه عارضی بیاض ذاتی انقلا  
 یابد و اگر خمیس در بواسطه راجحه مذکور باشد در را با <sup>مقداری</sup>  
 صابون و بوره یا بوس و نمک اندزانی در اندرون طریقی  
 زجاجی نهند و قدی آب بر آن ریزند و با تش غنی شستل  
 یخو شاند و جدا که کف بر آرد بکیند و آب تازه  
 کست پس در را با آب پاک بشویند که بر کی نقا و کدو  
 بصفا تبدیل یابد طریقی دیگر آنست که در را با قدی کافور  
 یا طباشیر در قطعه کتان بندند و در طریقی زجاجی که در  
 آن قدی روغن حب الخلب یا قدی روغن زیتون باشد



براش ضعیف غیر مشتعل چندان بگذارند که شمارند  
پانجم درم بشمارد بعد از آن بیرون آرند و احتیاط <sup>کنند</sup>  
اگر نقاء کامل حاصل شده هوالمزاد والا فالعمل بصادق  
دیگر آنست که قیر اطلی نو شاد و یک جبه بورق و دو جبه  
زنجار و سه جبه قلیه در یکد کزخی بگویند و در ظرفی  
آهنی کنند و بمقدار ادویه مذکور سرکه سراب بر آن  
ریزند و بجوشانند بعد از آن در آب سرد نهند و چندان  
بگذارند که سرد شود و بگذار که آب بآن پیازند و <sup>قد</sup>  
نمک اندازی سوده باندون آن کنند و در کف نم <sup>ند</sup>  
و در سر پای در بمانند و چندان بگذارند که رنگ کدو  
از سیمای مرآه آسای و زایل شود طریق دیگر آنست که  
قطعه دانه تان را بقدر دانه در بشکافند و دانه در <sup>میانه</sup>  
دانه نهند و دانه را در خمیر بپزند و خمیر در کوزه سفالین  
نهند و سر کوزه استوار کنند و با آتش معتدل بپزند و <sup>بگذارند</sup>  
تا سرد شود بعد از آن دانه را بیرون آرند و بکافور و

دهند طریق دیگر آنست که دانه را کامپش ده روز در  
میانه آرد برنج بکد آرند و اگر در رنگ بود یعنی در سنگ  
نظم راست نباشد یا سوداخ او بشیار فراخ بود طریق  
اصلاحش آنست که دو پارچه مروارید که در آب و رنگ  
مناسب او باشد مادر قطعه صدف آب دار لطیف بقدر  
ثقیبها بتراشند و بمصطکی مدبر بحسفاتند و از علی دیگر <sup>راخ</sup>  
کنند و اگر خواهند که جهر صافی لاکه از کرد کدو  
محی ماند و رنگ ایشان بهیچ گونه خمیر و تبدیل نه بدید  
لاکی را در شیشه باید کرد که سر آن یک یا صابون استوار  
کنند و در محلی که نم و کر ما بر و اسنبله نیاند نهند <sup>ط</sup>  
بانکه در حدود سالی دو نوبت از شیشه بیرون آرند و <sup>قیر</sup>  
ساعتی در بیرون بگذارند **باب دوم در ریاق**  
**فصل اول** در صفات آن باقوت شش نوع است  
احمر و اصفر و اسود و ابض و اخضر که از اطوار و سی <sup>کند</sup>  
و کبودن بر آن که جوهر بخاری است و دخیانی نژاد که بعد از



تصاریف احوال و سیر بسیار در اطوار از حقیقت  
 نقصان با وج کال رسیدم بلاس دخانی را به لباس آفتاب  
 تبدیل می نماید یا مصادف حرارت می شود یا مصادف <sup>برود</sup>  
 یا مصادف کیفیت متوسطه میان ایشان و حرارت باشد  
 یا غیر شدید و برودت یا فوقیست یا ضعیف و کیفیت متوسطه  
 یا مایل بحرارتست یا به برودة متکون از قسم اول نوع  
 اولست و از دوم دوم و از سیوم سیوم و از چهارم <sup>چهارم</sup>  
 و از پنجم پنجم و از ششم ششم نوع اول شش صنفست در  
 و از غوانی و بهرمانی و کج و سماقی و درمانی سرخی <sup>مانی</sup>  
 مایل بزردیست و سرخی و ردی بسفیدی و از آن <sup>سما</sup>  
 بسیاری و بهرمانی نام کلیست هندی در غایت طراوت  
 درخشندگی که رنگ آن متوسط است مبادنه <sup>نار</sup> حمر حمر  
 و سرخی دانه انار و بعضی برآند که بهرمان سگوفه قرطاس  
 و نوع دوم سه صنفست شمش و نارنجی و کامی و نوع  
 سیوم و پنجم هر یکی صنفست و نوع چهارم دو صنف است

شدید الیاض کثیر الشعاع ضعیف الیاض قلیل  
 الشعاع و این صنف انقل از صنف اول وادون و از  
 از سایر اصناف بواقبت است و نوع ششم چهار صنف است  
 از رق و لا جوردی و نیلی و زرقی و در تحت هر یکی از این  
 اصناف بحسب قوه و ضعف الوان و بعینه اوصاف افز  
 کثیر الاختلاف مندرج است و بعضی مردمان باقوت را  
 بچهار قسم تقسیم کرده اند احمر و اصف و اکھب و ابيض و طاق  
 و کبود را از انواع اکھب شمرده اند و باقوت همه سنگها  
 بخاشد غیر عقیق و الماس و از هیچ کدام خراشند نشود  
 غیر الماس و باقوت را المعانی هشت که از جواهر غیر <sup>خشان</sup> لعلند  
 آن لمعان ندارد و از دیگر سنگها سنگین تر است و در <sup>هان</sup>  
 سرد نماید و باقوت احمر را اندون اتش سفید نماید و  
 چون بیرون آرند بزرگ خود بود و اگر باقوت را بشکل <sup>معین</sup>  
 مثل مدور یا مربع یا مسدس یا مکعب تراشیده باشد عیسوج خوانند  
 و اگر در شکل آن تصرفی نکرده باشند عجمی گویند و اشباه با



امرشش جوهر است لعل و چاده و بنفش و کرکند و کرکیز  
 و کوس کن کند جوهری امر تیره است و کرکیز جوهری <sup>است</sup>  
 سرخ رنگ سیاه فام که در آفتاب شفاف می نماید و  
 کوس سنگیست که برنگ هر یک از انواع یواقت می باشد  
 و چون جلا اشباه مشابه جلا یاقوتست گاه گاه میان  
 ایشان اشتباه می افتد و فرق میان یاقوت و لعل و چاده  
 بعد از این معلوم شود و تمیز یاقوت از باقی اشباه بآنست  
 که یاقوت ایشان را بجزا شد و از ایشان انقل بود و تا  
 ناردارد یعنی در آتش متغیبت نمیشود و باید اراست جلا  
 اشباه و گاه گاه میان بلور و بعضی انواع یاقوت تمیز  
 اشتباه می افتد و تمیز میان ایشان بآنست که یاقوت از  
 بلور اصلب و اقلست از بلیناس حکیم مروست که بجهت  
 مواد ذایب متوجه صور با بها ذهی اند اگر فاطمی ملا  
 ایشان نمیشود بحد کمال که اتصال بصورت ذهینست  
 و اگر فاطمی ملاقی میشود بر حسب اقتضای آن صورت <sup>جنسی</sup>

دیگر از اجناس ذایبات بقول می کنند هم چنین مواد بسیار  
 از اجار متوجه صور یاقوت یا قوتی اند اگر صافی <sup>نفا</sup>  
 نشد بغایت حسن و بهار رسد در سلك انواع یواقت <sup>منظ</sup>  
 می گردند و اگر صاف در مصارف شد تحلی بجلبه جنسی دیگر  
 از اجناس اجار میشود و یاقوت از منسوب آفتاب  
**فصل دوم** در کان یاقوت و زمان کون آن  
 در جری سحران که فحش آن موازی شصت و دوف  
 در شصت و دوف رخ باشد و بعد آن از جری سرائیه  
 قریب چهل فرسخ است کوهی با عظمت و شکوه واقع است  
 که آنرا کوه زاهون میگویند و این کوه از غایت ارتفاع  
 بدجه رسیده که قلهای آن بر برفهای کینه میروزد  
 افزای میکنند و از انشاع و انبساط بر تپه که فحش <sup>سدان</sup>  
 او عرصه جود کریمان برابری می نماید بان بلند پرواز <sup>شده</sup>  
 برار آن نمی تواند رسید و بهک جهان کرد نظر کرد اطراف  
 آن نمی تواند کرد بد در هیچ حال کسی بر عالی آن چون کمر



مال در خاطر جان عبود کرده و نشان قدم روزه بر کمر  
گاه آن مانند نقش وفادرد دل بیم بران ماه سیماسو  
بنیست **شعر** تو کوی فوق و قد پیر او  
سهر لا جودی سبایا **و** کوی اندیشه کرد در رهش  
کوی آید نظر پای **سنگ** **و** بقدر چون جریخ اطلن رفته  
ملع ساخته اطلن **کار** **و** میان جمهور مردمان مشهور  
که چون خلیفه خط خاک مسجد سکان افلاک معلم ملا  
اعلی معلّم علم آدم الاسماء حاصل کاخانه کون و مکان

### حار و عقد جهان **بیست**

آن بکهرم کند و هم صفتی **نهم** محک و هم زرد و هم شیر  
صاحب عهد و فی ابو البشر آدم صفتی صلوات الرحمن  
علیه را از دارالامان جهان بارالانلا **و** جهان فانی  
فرستادند کوه زاهون مهبط و منزل او شد و در سلک  
سنگ زینه کوه مذکور انواع یواقیت مسطح و منحدت  
بس هنگامی که ملک موکل باران شمیر آنش آهنگ برت

حایل کرده بر بار کوه بکر باد سرعت ابراشد و بکر  
دعد فرو گرفته از کال قوس و قزح بر قلعه سر بکر کوه  
زاهون تیر باران کند استیلا سیلاب سنگ زینه را  
از ذروه کوه بخصیض دشت اردو در سلک باره سنگ  
یواقیت رنگارنگ مندرج بود لیکن از بی دفع عین انکال  
نیل غیرت بر ناصیه من و جمال ایشان کشیده باشند  
از خم خانه صیغه الله که پسهادران یک رنگ میشوند  
رنگهای مختلف ایشان استحدوی اخلاف کدورتان  
سیماء مرآت آسای انسان بنده اینده بعضی از کوی ظاهر  
شود و در همین جن بر انواع یواقیت میان لای پشته  
لکن جلی از لای اعلی است و در زار پنج سینه نسع و ستین  
ستما به هجریه در شریقه قریه طرازا از اقلیم ثالث که طول آن  
ان جزایر خالداست **و** عرض آن **کط** درجه است و آن  
طیبه مصر و قاهره با مجانبه روز راهنت کافی می افتد و  
کیفیه و جبان آن خان بود که درویش محمد عارف نام



در قریه طراساکن بود و از کان مذکور بوقت صفا  
 المقاطع می نمود و کسی را بر آن اطلاع نبود در تاریخ مذکور  
 یاقوتی احمر کبیر یافت و بمبلغ سیصد دینار فروخت خبر  
 آن سلطان زمان رسید و سلطان از درویش صوفی  
 حال تحقیق نموده کان مذکور را محوط ساخت و بر آن کلی  
 کاشت و بعضی مردم آن بر آتد که در چهار موضع آن  
 عین کرم زاهون کان یاقوت هشت میان فضا راه  
 سرانذیب و اول ولایت خولو و حدود پنجاول و نواحی  
 سلان و حدود نیکران بعض حکاکفته اند که ماده باقو  
 بعد از هزار که در اطوار سیر میکند رنگ میگیرد و بجای  
 هزار شال بصورت یاقوتی اتصال می یابد و الهی علی بن  
**فصل سیوم در تمیز اصناف یاقوت و**  
 قیمت آن یاقوت هرمانی اعلی و اعلی بوقت اندک بعض  
 ترجیح رمانی بر هرمانی مینمایند و بعضی ترجیح هرمانی  
 برمانی بعد از ایشان کمی پس سماقی پس ارغوانی و اعلی بود

زرد شمسیت بعد از آن نارنجی پس کاهی و اصناف  
 کبود کاجوردی و نیلیست و بدون آن ازرق نوبی  
 و قطعه یاقوت رمانی باهرمانی شفاف صافی که وزن  
 آن تسوی باشد سه دینار از زرد و اگر نیم دانگ بود هفت  
 دینار تا ده دینار و اگر سه تسو بود پست دینار و اگر  
 دانگی باشد پنجاه دینار و اگر دو دانگ باشد صد دینار  
 و اگر نیم مثقال بود دو پست دینار و اگر چهار دانگ  
 سیصد دینار و اگر پنج دانگ باشد هفتصد دینار و اگر  
 یک مثقال باشد هزار دینار و هر کدام از این اقسام که  
 مسح باشد قیمت آن مضاعف شود و خواجہ ابوالحسن  
 بر آنست که قطعه یاقوت هرمانی یا رمانی مسح <sup>عالی</sup>  
 از معایب خالی بود موازی پنج هزار دینار از زرد و  
 از این مقدار زیاده باشد قیمت آن از ترتیب  
 رود و قیمت کمی نصف و قیمت ارغوانی ثلث و قیمت  
 طاوسی عشر قیمت رمانیست و قطعه یاقوت زرد آبدار



شفاف خالی از عیوب که موازی شقایق باشد بجا دینا  
 ارز و دیگر انواع را به همین دستور قیمت کنند غین  
 یاقوت سفید که به قیمت بلور بود و تفاوت قیمت اضاف  
 بحسب جوهره و رده ات اوصاف بر خرد مندان جوهر  
 شناس التباس ندارد از ثقات مرویست که تحت شوع  
 طبیب کججه از یاقوت تحفه مجلس عالی امیر المومنین متوکل  
 ساخت امیر مشارالیه کیفیت حصول آن از تحت شوع  
 بر نیید او گفت که بدرم علاج زبیده خاتون زن  
 هرون الرشید کرد و بعد از آنکه مشارالیه لباس صحت  
 پوشید این کججه باقدحی که هر دو را بشیصه هزار دینار  
 بود بوی بخشید و گویند بیا له از یاقوت مبلغ هفت هزار  
 دینار بنسای بودی در غرین فروختند و از خواجه ابوبکار  
 مرویست که در خوارزم دسته کاردی از یاقوت سرخ  
 بود چنانچه اگر میان آنرا در دست گرفتند از هر دو  
 کنارهای آن پیدا بودی **فصل چهارم در خواص**

آن یاقوت احمر و اصفر کرم و خشکند و یاقوت اسود  
 و کبود سرد و خشک و یاقوت ابيض سرد و تر و یاقوت  
 اخضر قریب با عدال اگر یاقوت را درین گاه در دهن  
 نگاه دارند دل را تقویه نموده غم و اندوه از دل زایل  
 کند و حرارت غریزی را فروزند و تشنگی نشانند و در  
 مغز حرارت و نشاط بیفزاید و بجنان دل را سود دهد  
 که شرح توان داد و قوه دل زیاده کند و خون صافی گردد  
 ناجدی که گفته اند که اگر بر مرده بربندد خون دیرتر  
 شود و سموم را سودمند بود و اگر با خود نگاه دارند از  
 طاعون و عرق و صاعقه ایمن بوده در نظر مردمان با  
 عزت و سگوم باشند و خواص نوع اعلی اقوی بود و  
 الاختتام بالاصفر بمنع الاختلام **فصل پنجم**  
 در معایب یاقوت و علاج آن بقدر امکان در یاقوت  
 پنج گونه عیب میباشد یکی شبه شقیست که از اشعه کون  
 دوم آنست که جوهر یاقوت خورده شده باشد بر شال



خوب بوسیده و این دو قسم با صلاح بان حال صلاح نیاید  
 سیوم آنست که بر یاقوت نقطه‌های شباه مانند دانه  
 سپندان بود و اصلاح این قسم باست که یاقوت را بر  
 آتش عرض کنند اگر نقطه‌های ذابل شود فهو المراد و اگر  
 ذابل نشود یاقوت را سودا رخ کنند چنانچه ثقبه بر روی  
 نقطه باشد چهارم آنکه در میان یاقوت فرجه بود که در آن  
 فرجه کمی یاقوت آب با مقداری هوا با قدری تراب باشد  
 و اصلاح این قسم منحصر است در آن که یاقوت را سودا رخ  
 کنند بر سطحی که مشقب بفرجه رسد و آنچه در فرجه بود بر  
 آید بجم شبیه کرد بست که در حین بگون بر کرد یاقوت  
 میشیند و رنگ و صفت او را مغیر و مکرر میکند اندک  
 در فضل روم تقدیم پذیرفت و طریق اصلاح این قسم آنست  
 که سنگ زبره سوده در آب حل نموده بسرا پای یاقوت  
 بمالند بشرط آنکه سنگ از نواحی سرانذیب باشد و یاقوت  
 در کون نهاده می دهند تا زمانی که کبودت بصفا تبدیل

باید و اقل زمان گذاشتن یاقوت در کون آتش یک  
 ساعت و اکثر آن پست شبانه‌هاست و اگر یاقوت را  
 از کون بدون آزند و نقا کامل حاصل نشود باشد در میان  
 مرتبه بماند و دیگر بار آتش بوی سودمند نبود و در  
 او تغییر پذیرد اگر یاقوت بگوید بر زردی مایل باشد و از  
 در آتش عین مشتعل انوارند زردی او زایل شود و لیکن  
 اگر زیادت در آتش بماند سفید شود و همچنین یاقوت  
 زرد اگر در گاه در آتش بکارند سفید شود و همچنین  
 از علم اول مرویست که یاقوت سرخ را از آتش حشمت  
 بهای فزاید و اگر بر چهره وی خالی آید باشد منبسط شود  
 اگر خالی شباه باشد تنه کرد و طریق جلا یاقوت آنست که  
 جرجیمانی را چندان بسوزند که مشابه آهک شود بعد از  
 آن در آب بسایند و یاقوت را بر آن بر روی صفحه مس مالند  
 که جلا یابد و بر طراوت شود **باب سیوم**  
**فصل اول** در صفات آن زبره بحسب



رنگ منقسم میشود به ذبانی و ریجانی و سلفی و زنجاری  
و کراتی و آسی و صابونی ذبانی زمره‌ی سبز آب در شفا  
در غایت طراوت و خوش رنگی به آنکه مایل بر یکی دیگر  
شبه برنگ مکنی سبز که گاه در میان گیاه میباشند  
زمره‌ی سبز روشن است برنگ برک ریجان و سلفی  
سبز سیر است برنگ برک سلق و زنجاری زمره‌ی سبز  
زنگار رنگ و کراتی زمره‌ی برنگ کند ناو آسی زمره‌ی  
برنگ برک مورد و صابونی زمره‌ی سفید تر برنگ  
صابون و بعضی براند که صابون اسم معدنیست و بحسب  
کودت و صنف منقسم میشود به صغلی و ظمانی صغلی  
زمره‌ی است که از غایت صفا جوهرها شد آهن صغلی کوه  
دود را و توان دید و ظمانی زمره‌ی است که برخلاف  
صغلی بود و خفت وزن و سرعت انکسار و شدت نفوذ  
و عدم مصارت بر بار از جمله صفات و علامات است که  
باین علامات امتیاز می‌یابد از امتیاز سنگها که باقی

باشند و تمیز زمره از شیب و لعل سبز و مینا بجلا توان کرد  
جه مینا بسفال جدید اصلیه کرده جلای کرد و شیب  
لعل ببارقشینا بجلا و زمره که بایها جلانی پذیرد و زمره  
مستطیل محروف را قصبه گویند و گاه باشد که چند قطعه  
بر روی صفحه مینا بایکدگر وصل کنند و آن صفحه را آتش  
خوانند و آن کوکب عطار در زمره مستطیل است  
**فصل دوم** در کان زمره و کیفیت بگون آن  
در آخر مدینه اسوان از اعمال قرص از دیار مصر که طول  
آن اجزای بر خاللات **سار** و عرض آن **کر** در جه است کوی  
چون اندیشه بی دولتان بست پایه و اقصت و جمل  
از آن کو مکان کنون زمره است و چون کان زمره خف کند  
طلق مستخرج شود بعد از آن خاکی شریخ بدید آید که در  
میان آن طلقی رخا ترکیب باشد که با آن طلق ریزهای  
زمره خفیس آمیخته بود بعد از آن زمره نفیس شدند و اگر  
خال آن موضع به پزند در میان آن ریزها زمره پیانند که



کما پیش از دی بود و در ارض حجاز ز مرد صابونی نگون  
 می باید و از این جهت آنرا از مرد عربی گویند از بلیناس  
 حکیم مرویست که آن جوهر مایی که ماده ز مرد است بر  
 بوجه بصورت با قیمت باقوت احمر سرخ می شود بعد از آن  
 بسبب صافیت بودت اجزاء وی شکافت می گردد و  
 او شباه می شود با حرارت بر او استیلا می باید و رنگ  
 و اندرون بوسیله خلط اجزاء ظاهر و باطن با یکدگر مزج  
 میکند و از امتزاج ایشان حضرت تولد می یابد و الله اعلم  
**فصل سیوم** در تمیز انواع ز مرد و قیمت آن  
 احسن انواع ز مرد ز بابیست چه او جامع خواص  
 جنس ز مرد است بلکه انواع دیگر قیمتی و خاصیتی چندان  
 نیست بعد از ذبایی رجحانی و بدون انواع ز مرد ز مرد  
 صابونیست و قطعه ز مرد ذبایی مسوج عالی که از عیب  
 باشد و وزن آن در می بود موازی پنجاه دینار می ایزد  
 و اگر نه درم بود دو بیست دینار و اگر پنج درم بود هزار دینار

و قیمت رجحانی سه ربع قیمت صابونی نصف سدس قیمت  
 ذبابیست و قیمت سایر انواع متوسط آ میان قیمت  
 رجحانی و صابونی و ز مرد از شکستن نقصان چندان در  
 بخلاف سایر جواهر از قاضی معین الدین نامی که شریف  
 معادن ز مرد بوده مرویست که در معدنی که این معدن  
 شاه میگویند قطعه ز مرد سلقی در میان طلق یافتند و  
 زمان استخراج سگسته شد کسور آنرا وزن نمودند  
 هفتاد درم بود و در شیب قطعه مذکور قطعه ز مرد  
 عالی از شش درم نگون یافته بود و هم از وی مرویست  
 که قطعه ز مرد رجحانی یافتند که بعد از حک و جلاد و از  
 مثقال بود و جوهر این دمشق از ایسی هزار درم در  
 تقویم کشیدند و گویند خلیفه ذوفنون مامون بصره  
 الرشید یکی ز مرد از دمشق الیبلغ سیصد هزار دینار  
 خرید از خواجه ابوریحان مرویست که پادشاه باشوکت  
 و جاهد خوارزم شاه قدسی از ز مرد بمقدار پله ترازو



**فصل چهارم** در خاصیت آن مزاج ز مرد  
 از مزاج مر و ارید ابرد و ایس است اگر د انکی ز مرد شو  
 در مفرح بارد بمسوم دهند از سم خلاص باید بی آنکه در  
 پوست و مری او نقصانی واقع و اگر قطعه ز مرد با خود نکند  
 دارند دل را تقویه نماید و از صرع و خواب پریشان بد  
 ایمنی بخشد و معد و کبد را نافع بود و حیوانات ذوات السموم  
 از حامل آن اجتناب کنند و از این جهت قلاده ز مرد بگردن  
 اطفال حکام میدهند و جابر ابن خان در کتاب مخزن  
 یاد کرده که اگر افی بلوطی نظر بر ز مرد کند فی الحال کور شود  
 لیکن از خواجرا بود بیان مرویست که باد شاه ذو جاه  
 خوار از شاه عقدی ز مرد در گردن افش کرد و مدت  
 یکساله در سله محبوس داشت بعد از آن افی رها کرد و  
 هیچ خلل در چشم وی نبود **فصل پنجم** در تنها  
 ز مرد بدترین عیوب ل مرد اختلاف رنگت و بعضی کفایت  
 که بدترین عیوب آن عیبست که از ا با اصطلاح حکاکان

سوخکی گویند عیبی دیگر است که جوهری غریب مانند  
 ربک یا خاک باوی آمیخته بود یا غماه از طلق بر روی نشسته  
 باشد و چون اکثر افراد ز مرد مستوی شکل و ممسوس است  
 اگر قطعه عجمی بود و ممسوح نباشد عیب بود و بعضی جوهر  
 شمر را که شبه شکافست که فلما ز مرد از آن خالی باشد  
 عیب می شمرد و اگر بر روی ز مرد اندک سفیدی باشد  
 نمک و قدی نبل را با روغن خوش بپسند و در آن بمالند  
 ناپیدا شود و طریق جلا ز مرد آنست که آن را بجلا یا قو  
 جلا دهند بر حنجر مس بعد از آنکه از ا بر حنجر اسر بزم  
 کرده باشند **باب چهارم** در زبرد  
**فصل اول** در صفات آن حکیم ابو نصر فارابی و  
 از حکما بر آنست که زبرد تقریب لفظ ز مرد است و جنسی  
 علی حد نیست و بعض مردمان بر آنست که جنسی علاحد است  
 که از ز مرد الطف و اصفی و اشفت و در تحت آن سه نوع  
 سند جشت زبرد شدیدا الخضره زبرد ضعیف الخضره



زبرجد معتدل الخضره **فصل دوم** در کان  
 زبرجد و کیفیت بکون آن کان زبرجد همان کان زهره  
 و همان ماده زهره را بواسطه ضعف حرارت لیتی در جسم  
 نقصانی در رنگ پیدای شود و هنوز خلعت زهره نباشد  
 کسوف زبرجدی میپوشد تیفاشی بر آنست که در زمان  
 اصلا زبرجد در معدن پیدانست و نگه های زبرجد که در  
 ان جا سهای قدیم که در قرا اسکندریه از اقلیم ثالث و  
 وطول آن از جزایر خالدا **ساک** و عرض آن **لا** است  
 استخراج می کنند و مردمان بر آنست که از نشه کجای ذو  
 القرن نیست و پوشیده نیست که این کلام مرید قول بعضی  
 که گفته اند که در اثنای آنکه سلطان عظیم الشان کتی  
 جامع ریاستین اسکندریه و القرنین در طلب آب حیو  
 مراحل ظلمات قطع میکرد بسوادی رسید که چون دیده  
 بی نور از روشنی در آن سواد اثری نبود و نگهبان نظرا  
 از جواب و اطراف آن خبری نه طاووس زین بال آفتاب

مانند غنقا ناپیدا گشته و زراغ سیاه فام ظلام بالها فرو  
 گذاشته در اثنای آن پیدای ناپیدایمان لشکر میکند  
 آواز افتاد که سنک زین این سواد حصبا الذامه  
 کسبی که کبسه حرص از این سنک زین پر کند شاخ امید  
 بسوی نداه بار آورد و کسبی که دامن صمت بان نیالاید و  
 اعراض کند آخر الامر ان جام نمی شربت بشیانی  
 کند بعضی بگذاشتند چون از ظلمات خلاص یافتند و از  
 پرتو آفتاب اطراف و اکشاف جهان چون از نور مر  
 دل عارفان روشن گشت راه آورد احتیاط کردند زین جد  
 بود کسبی که راه آورد نداشت دست حسرت بر سر میزد و  
 کسبی که داشت بر قلت بضاعت تاسف میخورد و ازین جهت  
 زبرجد را حصبا الذامه گویند **فصل سوم**  
 در تمیز انواع زبرجد و قیمت آن احسن و اثن انواع  
 زبرجد زبرجد معتدل الخضره است خلصه که آب دار و شفاف  
 و بر طراوت باشد و نیم درم از جنین زبرجد مبلغ یکصد

لشکر بان بندی از آن  
 برداشته و  
 م



در معرض بقویم می آورند **فصل چهارم** در خاصیت  
آن جو حکما سابق ز برجد را چندی عطره نشوده اند  
خاصیت آن بیان نکرده اند و بعضی متاخران بر آنند که  
اکثر نظر بوی قویتر بصیر میکند **باب پنجم**  
در الماس **فصل اول** در صفات آن الماس  
هفت نوع است سفید شفاف مانند آئینه و عوفی و  
سبی که سفیدی وی مایل بزرده است و سبز و سرخ و سیاه  
و آتشی و دو نوع اول از این انواع کثیر و مستغنی اند و بجز  
نابرانواع و الماس املس بغایت نادر الوجود است بلکه  
اکثر افراد الماس را اضلاع بود و چون بر سندان نهند  
خاک بک بر وزند شکسته نشود بلکه در سندان فرو  
و طریق شکستن الماس آنست که در میان اسرین نهند و  
بر اسرین زنند که الماس در میان آن شکسته شود و بعضی  
بر آنند که اگر الماس را بقدری صمغ بکنند و در میان نئی  
نهند و مطرقة از رصاص به نرمی بر فی زنند یا الماس را

در میان نئی نهند و جسی صلب به نرمی بر فی زنند الماس  
شکسته شود و جسی را تند که اسرین بر روی سندان از برای  
آن می نهند که الماس از سندان بچند و اگر بجای اسرین  
قطعه موم یا باریک کاغذ نهند همین فایده حاصل شود و  
الماس را باطلان علاقه طبیعی هست چنانچه اگر ملا فی طلا  
شود در روی آورند و خرد هاز را با و بچسند و بکشند  
با الماس میلی با علی مرتبه هست بچیشنی که بر آن میخوشند  
و میخوهند که بلع کنند تیغاشی از تجار صاحب اعتبار  
روایت کرده که فسی از الماس را اصنوا مختلف الماس  
چنانچه اصنوا آن در سطح جسی قابل صنو که مقابل او باشد  
بسان قوس و قوس مراقی میشود و حکام هند این قسم را  
بغایت عزیز میدارند و بان تر بن خوانین می کنند و بی  
کد دارند که از بلاد هند پیون برند و فرق میان الماس و  
الماس با آنست که الماس در زار مایدار بود و اشباه را نادر  
نار بود و الماس از منشوبات آفتاب **فصل دوم**



در کان الماس و کیفیت مگون آن در کوهی از ناحیه شرقی  
کشور هندستان دره واقست که مفران دره از شدت  
ملاشت با مفران فلات دعوی محالست میکند و مفران از  
غایت بستی با مرکز خاک کاف زبردستی بیند فکر عین  
بمعنی آن نمیشد و نظر دقیق را در اطراف و جوانب آن  
قدم میگذرد و مفران مذکور کان الماسست و در آن  
و نواحی آن ماران آب شیر آتش فعل متوطن اند که بک  
بلکه بک نظر جناحه در کتب طبی یاد کرده اند خاک و جو  
جوان را بر باد میدهند و چون بواسطه خشونت مزاج  
متوطنان و ملاسه معبر و صول با نجایس نیست و صلاها  
گوشت با ندون در می اندازند و قطعها الماس آن می  
جسند و مرغان با سرعت سبیل انحرار آتش صعود که در آن  
سرمین نشین دارند استخراج محم می نمایند و در آن می  
میخورند و قطعها الماس انجامی ماند و جمعی که موکل کان  
اند بعد از تفحص و تفیش قطعها الماس خسیس و نفیس در آن

نواحی مییابند و اکثر آنچه مییابند بمقدار خرد لیست بنا  
مقدار جوی و قطعه کبریا در می افتند و بعضی بر آنند که الماس  
در کان یافت مگون می باید از بدینا سر و لیست که الماس  
حجری ذهیبست و بعضی بر آنند که ماده که توجه بصورت  
با بهاد زهیب دارد اگر بواسطه پوست مغز منفذ شود  
در حالتی که مغز ملوخته باشد الماس کی دد و اگر بواسطه پوست  
غیر مغز انقضا داید در حالتی که مقارن خلوت باشد  
طلا شود **فصل سوم** در تمیز اقسام الماس و  
قیمت آن احسن اقسام الماس آنست که چون او را بتفسیر  
کنند و آب سرد یا برف بریزند سفید و پرتراوت  
نماید یا بر کنارهای وی قدری بوم نهند و در برابر آفتاب  
بگردانند رنگی بسیار قوی و قرح بدید آید و بعضی بر آنند  
که زنجی از سایر انواع اعلی است و قیمت الماس نفیس  
ساری قیمت با قوت احمر است و بعضی گفته اند که قیمت  
قطعه که بوزن قیراطی بود دو دینار است از ابو یعقوب



بسرا حق کنی که مترجم سنابل حکمت است روایت کرده اند  
 که در حاله کراتی شغالی دین الماس در دارالعباد بخت  
 مبلغ هفتاد و نبار و در حاله ارزانی به پایان دیناری  
 فروختند و هم از وی روایت کرده اند که اگر قطعه کین  
 شود که موازی نیم شغال باشد قیمت آن چهار پنج برابر قطعه  
 صغیر بود که بوزن آن باشد **فصل چهارم در دینا**  
 آن الماس بارد یا بس است در درجه رابعه و خوردن آن  
 چه اندکی باشد مصلک بود و اگر قطعه الماس با خود نگاه دارند  
 از صاعقه ایمن باشند و اگر با طفلان بزنند از صرع محفوظ  
 ماسد و نیک می شوند و اگر الماس سوده را با داری دهند  
 منج نموده در دندان بمالند زنگ دندان با کلیه از آله  
 و اگر بر شکم بندند پیش شکم و ضد معد را نافع بود و اگر  
 قدری الماس بر منقبت استوار کنند بان سوداخ **اصحاح**  
 که آهن و فولاد بان کار کی نیست توان کرده **باب**  
**ششم** در عین الماس **فصل اول** در صفات آن

عین الماس جوهری مشرق آب دار شفاف بر طراوت است  
 که در وی نقطه مایل بزرگه مرئی میشود که مقدار وزن  
 نقطه مذکور فرقیست بمقدار وزن ناظر که به محل  
 نور است و اگر جوهر مذکور را بجای تحریک کنند نقطه  
 مذکور برخلاف آن جانب حرکت کند مثلاً اگر جوهر  
 را بجانب عین تحریک کنند نقطه بجانب یسار حرکت کند  
 و اگر روشنی بروی افتد آبی موج در او مرئی شود و  
 چند روشنی قوی بود موج آب مذکور و حرکتنا و  
 اظهار و اجلی باشد و ضو از وی منعکس میشود بحقیق  
 استضات که مقابل او باشد چنانچه از آینه و اگر عین  
 شکسته شود در هر جزوی از اجزاء او نقطه مذکور ظاهر  
 گردد **فصل دوم** در کان آن بعضی گفته اند که  
 کان عین الماس کان با قوت است و او جوهری با قوت نیست  
 ماده او توجه بصوت با انحراط در ملک انواع یواقیت در  
 و بواسطه صارت که مصادف او شده از صورت یا قوتی



مصرف کشته و غالب بر و طوب است و الله اعلم  
**فصل سیوم** در تمیز اقسام و قیمت آن هر چند  
 عین المهر سفید تر و شفاف تر باشد و نقطه مذکور در  
 او اظهر و اجلی بود و حرکت و مایه او اسرع و اکثر بود  
 و اثن باشد و حسن شکل و کج حجم بقیان جواهر موجب  
 فضیلت و از دیاد و قیمت و بست و قیمت عین المهر بکس  
 سایر جواهر در بلاد دهند که قریب معدن او است اصناف  
 قیمت و بست در بلاد عرب که از معدن وی بعید است  
 و کوبند که در بعض بلاد دهند که قریب مراست این حجر را  
 می پرستند نیغائی از بعضی نجار روایت کرده که قطعه  
 عین المهر در بلاد مغرب مبلغ یکصد و پنجاه دینار فروخته  
 که در بلاد عرب بعضی این قیمت بخند چه اعراب و آری شتال  
 زیادت از پنج شش دینار نمی خردند و حکایت کرده اند که  
 شخصی اسمعیل نام از معدن بمن منوشت شده در منورگان وی  
 کبینه یافتند که در آن کبینه بکینی عین المهر بود در غایت خوبی

و کاهری در کبینه بود که بر آن نوشته بودند که این بکین  
 در ممبر مبلغ هفتصد و پنجاه دینار و هر فیلی مبادی پنج  
 دینار ملکیت و هر دیناری یکی دیناری و ربع دیناری  
 مصریست و بکین مذکور را هفت هزار درم از زر که خردند  
**فصل چهارم** در خاصینه آن از سفای مریست  
 که ذکر عین المهر در کتب قدما نیست ممانا جدید الظهور است  
 و اجماع جواهریان بر آنست که حامل آن از چشم زخم محبت و  
 هندیان بر آنند که عین المهر جامع خواص با قوت پهنانیت  
 اختصاص بخواص ذکر دارد مثل آنکه مال صاحب او نقصان  
 نمی پذیرد و از این جهت این قیمت بسیار می خردند و  
**باب هفتم** در اعل **فصل اول** در صفات  
 آن لعل چهار نوع است سرخ و زرد و بنفش که و شبنم که شبا  
 نمر بود و گاه باشد که از قطعه پان سرخ بود و پاره زرد  
 لعل سرخ هشت صنفست کن دمی و پیازی و لعلی و غیبی و  
 بقمی و ادربی و آکب کن دمی لعلیست در غایت لطافت و



و خوش رنگی و درخشدگی و پیازگی منسوبست بفر  
 پیازک که در دامن کوهی واقعست که کان در آنجا است و  
 لعلیست حسن رنگ و اکھب لعلیست سرخ تیره بد رنگ  
 درخت هر یک از انواع دیگر بحسب قوه صبح و ضعف آن  
 اصناف کثیر الاخلاف مندرجست از ابواب حق و نیست که  
 لعل را به بغم رنگ کرد و لعل نایب شصت مثقال یافته اند و  
 خردمندان جوهرش را شفاف نمیست که گاه گاه میان لعل و یاقوت  
 و پیاده و بلور رنگ کرده القبان می افتد و نیز میان لعل و  
 ایشان با آنست که پیاده از لعل اصلب است و بلور ملون شود  
 سفید شود و اگر برابر آفتاب دارند بعضی سرخ نماید و  
 سفید و یاقوت را از آنش حسن و طراوت پیرایه و بسوی  
 سوده نشود و فلما از شمع خالی بود بخلاف لعل و بد آنکه نسبت  
 لعل به بدخشان بواسطه آن نیست که از آنجا می خیزد بلکه  
 بواسطه آنست که از معادن بدخشان می آورند و سفید  
 و لعل از منسوبات آفتابست **فصل دوم** در کان

آن در ایام سابق کان لعل چون اسرار عشق محقی بود و غیر  
 عالم الاسرار بران اطلاع نداشت و در زمان خلافت عباس  
 در ارض ختلان فحوی ایبرک به اذ از لرزه الارض  
 زلزلهها بظهور پیوسته زلزله عیفت واقع شد که آن  
 صولت استناد آن سکان آن بلاد را منقون بر میزدند  
 الناس اشتنا و وصف الحال شد از مسکن بیرون رفتند  
 شاخصی غیر اخص ناس در آن اطراف و اکثاف نمایند  
 از بسیاری استداد زمان زلزله و کثرت حرکت و اضطراب  
 زمین مردمان را مصدوقه یوم بکون الناس کالفرایش الموش  
 حسب حال گشته سراسیمه می شوند و بیدند فرزندان بلند  
 در حال مذلت و خواری افتاده کبر و زاری میکرد و مادر  
 مهربان میکداشت و او را میکداشت و معشوق غماز باهر  
 کرشمه و ناز استعانت و استمداد می نمود و عاشق جان باز بحال  
 او نمی پرداخت و پروای او نداشت شاعره ضاعه صولت زلزله  
 زیادت میشد و مردمان نمودار قیامت می نمودند مشاهده

شیان



دران اشنا فحوی و احزجت الارض انفا لها بظهور  
 کوم سخنان از توابع خندان شکافته شد و کان لعل خشنا  
 بدید آمد و چون زلزله ساکن گشت قطعهها سنگ سفید  
 که وعاء لعل است یافتند که سگنه شده بود و از میان آن لعل  
 بدخشان می ریختند و مندان جوهر شناس لعل را احبب  
 کردند و دانستند که جوهری که آن بهشت بحکا کان داد  
 سنگ از آن جدا کردند که در جلا دادن آن زحمت بسیار  
 کشیدند و بهر بسیار چینیها آوردند و اصلاحی پذیرفتند  
 آخر الامر نوعی از ما رقتبنا دهمی که از ابرجها خوانند جلا  
 نرفت و لعل بدخشان مشهور جهان شد و حجم اصغرا و عجم  
 لعل کا پیش حجم قد فی و حجم اکبر آن موازی حجم حن بنه است  
 و حصول لعل در وعاء آن باین کیفیت است که در میان  
 قطعه لعل کبر کون می نشاند و قطعهها حوالی آن قطعه تدبیر  
 صغیر میشود چنانچه ریز لعل در اطراف و عاست و قطعهها  
 مذکور در میان حجری سفید که در میان وعاء مخلوقست نهان

دانهای انار در میان شحم الرمان می گذارد و عاملان معادن  
 لعل و عاء با لعل را لعل گویند و معادن زیاد است از سه رطل به دینار  
 و تا غایت زیاده از نه کان لعل بدخشان بیافته اند و بعضی  
 را نسبت کرده اند شخصی که حافر آنست چون بلعباسی و سلمانی  
 و شربی که از آن لعل پنجشی خیزد و غیر آن و بعضی دیگر را  
 نسبت کرده اند بقریه که در حوالی آن واقعتا متدبازکی  
 و چون معادن مذکور را حفرت نمایند در اول امر لعل سرخ  
 استخراج شود بعد از آن لعل زرد و شک نیست که لعل حجری  
 با قوتیست **فصل سیوم** در تمیز انواع لعل و قیمت آن  
 اعلی اعلی انواع لعل لعل احمر است و احسن و اتمن اصناف لعل  
 احمر است که در میکست بعد از آن بازکی و از ل وادون اصناف  
 لعل احمر لعل اکبر است و سایر اصناف متوسط میان بازکی  
 و اکبر از ابی علی مغربی مرویست که لعل اعلی آنست که چون  
 برابر افتاب دارند رنگ او برود و قیمت قطعه لعل که یکی  
 یا بازکی عجمی شفاف صافی عالی که از سالب و معایب خالی باشد

بنفجی



قریب قیمت زمره ذبا پست دانی و دینار و داند  
 پنج دینار و نیم مثقال ده دینار و چهار داند پست دینار و  
 پنج داند سی دینار و مثقالی نجاه دینار و د و مثقال د و سب  
 دینار و سه مثقال پانصد دینار و چهار مثقال هزار دینار  
 ارزد و چون به پنج مثقال رسد قیمت آن در ضبط نماید  
 و هر کدام از مقدار بر مذکور که مسووح باشند قیمت آن <sup>بعضی</sup>  
 شود و قیمت غری و غنای هر دیناری با چهار داند آید و  
 قیمت بعضی با د و داند و اکبر را قیمتی زیاده نباشد و <sup>بعضی</sup>  
 بر آنند که قطعه لعل کثرتی با پیازکی صافی شفاف رنگی  
 بی عیب که بوزن ده درم بود هشت هزار دینار ارزد و اگر  
 هشت درم بود شش هزار دینار و اگر شش درم بود چهار <sup>هزار</sup>  
 دینار و اگر چهار درم بود دو هزار و پانصد دینار و اگر سه  
 درم بود هزار و پانصد دینار و اگر دو درم بود از ششصد <sup>دینار</sup>  
 تا هزار دینار و اگر مثقالی بود پانصد دینار و اگر درمی بود  
 شصت دینار و اگر نیم مثقال بود دویست دینار و اگر د و

بود صد دینار و اگر دانی باشد سی دینار و اگر سه تنه بود  
 با بجم دینار و اگر نیم داند بود هشت دینار و اگر تسبیح  
 باشد ده دینار و قیمت لعل عجمی نصف این بود و قیمت لعل <sup>عجمی</sup>  
 سیاه قلم نصف قیمت عجمی بود و قیمت سایر انواع و اصناف  
 بقیاس با قیمت انواع و اصناف مذکور معلوم توان کرد و  
 از ثقات مرویست که لعل را در اوایل زمان ظهور یقین <sup>فوت</sup>  
 می خریدند بعد از آن چون آن مودند و در ثبات و محکم و  
 وزن از بافوت کمتر بود عزت و قیمت آن کمتر شد حکایت این  
 کرده اند که قطعه لعل عالی که با بجم ابدار شفاف مسووح <sup>غایت</sup>  
 خوش و درخشان کی بر ششم تحفه نزد شیر پشه شجاعت و  
 جوامع ندی سلطان جلال الدین بردند سلطان جوهریان  
 ماهر در معرفت جوهر طلب نمود و ایشان لعل مذکور را  
 بمبلغ دویست هزار دینار در رشته تقویم کشیدند سلطان  
 چهار صد هزار دینار ب صاحب تحفه داد و لعل در پیش تاج  
 نهاد بعد از آن تا پنج آن لعل را در حق این شیر و آن ران



آن خان دیدند و جمعی از ارباب مهارت قطعه لعل بردند  
 بی انعام آن چهارده شغال که بر و نقطه های شیه بود ببلغ  
 بنجاه دینار قیمت کردند **فصل چهارم** در خاصه آن  
 لعل کرم و خشکست و در مفرجات تقویه قلب نماید و فرح  
 نماید و خجین صافی کند و اگر با خود نگاه دارند از احتلام  
 محی می ماند و خوابها پریشان نه نیستند و اگر بر کوه کان خرد  
 بنزد و در خواب نه ترشند و بدخوی نمی کنند و اگر لعل صلا  
 کرده را با نبات و کلاب یا شامند رنگ رخسار کشند  
 و این خاصه را از آن معلوم کرده اند که عاملان معادن کا  
 که قطعه لعل بر طراوت را پنهان از مشرفان انعام میکنند  
 خطه بر این یکدزد لعل در معدن ایشان قرار میگیرد و رنگ ایشان  
 سرخ میشود و نه بجمه خواص و اقوال فریب خواص باقی است  
**فصل پنجم** در معایب لعل و بیان اموری که  
 بان مضرت می رسد معایب یا قوت از تقیه و غمازه یعنی  
 کرد و تشبیه و تعبیر آن هم در لعل هم غیب بود و لعل از بویها

نیز مانند بوی مشک و کافور و آب و بزرگ شود و از  
 ملاقات با اشیا تیز طعم طراوت و لطافت او را ببرد و  
 از احتکاک با شیا می که از وی اصلب باشد خشنه شود و  
 داغ گیرد و عاقبت لعل زبان عاقبت موارید باید کرد  
**باب هشتم** در فروزه **فصل اول**  
 در صفات آن فروزه را بحسب کان که مکان بکون او است  
 تقسیم باقسام و انواع نموده اند و خردمند ما هر در معرفت  
 جواهر هر قطعه را که به پند شناسند که از کدام کانست و  
 فروزه پنج قسمت نشابوری و غزنوی و ابلاتی و کرمانی  
 و خوارزمی و غیر نشابوری را اعتباری چندان بنسبت<sup>سطح</sup>  
 آنکه اقسام دیگر خوا ترکیب اند و لطف و صفای زیاد  
 ندارند و رنگ ایشان مانند حسن زلفان مریخ و سریع  
 الز و المست و فروزه نشابوری فروزه صلب البنیه لطیف  
 صاف نیست که رنگ او تغییر پذیر نشود و آن هفت نوع است  
 ابو اسحاقی که فروزه بغایت رنگین شفاف صاف نیست و انوری



که فریب ابوالخاقیست و سلیمانی که فیروز شیرقام پس  
 جلاده است و در هوی که فیروز ایست که و نقطهها از بون  
 اما بطراوت و جلالت اقسام سابق نمی رسند و خاکی که  
 فیروز آسمان کون است و عبدالمجیدی که فیروز رکن  
 صافی عالم است لیکن اندکی مایه درشت اندام است و غنای  
 که اندک مایه شیرقام است و فیروز در حالت صفوح هوا  
 و در حالت کفون آن کدر باشد و حجم او در روزا بر اکبران  
 حجم او در روز صحو نماید و بعض اقسام فیروز رخا لک  
 سفید قام است و چون این قسم را در روز غن شبن اندازد  
 رکنین شود لیکن عن فریب رنگ او تغییر پذیرد و جوهران  
 این قسم را میخا خواهند و فیروز دورنگ را برش گویند  
 و فیروز صلب البیه را با الماس سودا خ کنند و رخا لک  
 را بفیروز و اشباه فیروز سه کوه است بنام احم و خضرا  
 که هر دو را از سنگها با بعض ادویه های سازند و چون  
 جینی که از ابریز گویند و نیز میان فیروز و اشباه آن

جوهر شناس التباش ندارد و فیروز محبت زمان است  
 ان از کان منقسم میشود بقدم و جد بد آب و رنگ قدیم  
 تغییر پذیران شود و از آن جدید در معرض تغییر و تبدیل  
 باشد و بعضی برانند که فیروز فانی عالی خالی از عیوب  
 زیاده از پنج درم نیافتد اندا که چه فیروز کپس حجم کش  
 الوجود است چنانچه از بعض جوهران مرویست که فیروز  
 ایلان که وزن آن دو لیست درم بود میفر و خشد و چون  
 نیکو بود بمبلغ نگاه دینار قیمت کردیم و در تاریخ سلو قیا  
 مذکور است که چون سلطان الب ارسلان مملکت فارس  
 مسخر کرد از قلعه اصطخر قدسی فیروز پیش وی آوردند که  
 موازی دوش من شک و غیر میکنجایند و نام جمشید بخط  
 کبران بدان نوشته بودند و گویند که بر تاج شاه داد گستر  
 سلطان سخر فیروز پنج سبی بدک بود و حکایت کردند  
 که کان علم و ذکا آصف برخیا که وزیر کین خاتم سلطنت و  
 داد گستر مستجاب الدعوه رب حب لی ملک لا ینفی لاحد



جدی سلیمان این د اود پغامبر علیهما السلام بود خسته  
 از فیروزه داشت که سه نفر بران طعام خوردندی  
 روایت کرده اند که در خزانه نوح این منصور صراحی  
 مخرون بود که یکم و نیم کلاب کجایندی و در نواحی ثواب  
 جوهری شیشه فیروزه از کافی قریب بکان آن استخراج میکنند  
 و این جوهر را قطره های کپس می باشد و از آن نزد و شطرنج  
 و کعبه و امثال اینها می تراشند لکن رنگ و طراوت آن زود  
 تغییر می یابد و در خاصه که دشواری بوی رسد و فیروزه از  
 مسوبات زهره است **فصل دوم** در کانی  
 و کیفیتی نگون آن فیروزه را در حدود ایلاف و نواحی  
 و مردخوارزم و کوهی که میان یزد و کرمان واقع است  
 کوهی که میان نیشابور و طوس است قریب به شان کاهها  
 و بهترین آنها کاهها کوه نیشابور است و در کوه نیشابور  
 کان واقع است که انواع هفت گانه فیروزه را از آنها استخراج  
 میکنند و بهترین آنها کانیست که خلف خلیل پداسرایل صاحب

نفس قدسی ابوالانبیاء اسحق بنی صلواة الرحمن علیه اطهار  
 و افشاء آن نموده و از اکان اسحاق و ابواسحاق کوبند و زرد  
 ترین آنها کانیست که از اکان غدلیب کوبند و چون فیروزه  
 را از کان بیرون آرند بجنخ یا سنگ آب بشایند و بعضی  
 را بکن و بعضی را طریح سازند بعد از آن بسنگ نرم و خنک  
 بیدار از جلاد دهند از بلیناس روایت کرده اند که ماده  
 فیروزه توجه بصورت نحاس داد و بواسطه مصادفت  
 حرارت و پیوسته منجر شد و از حد نحاسیه مار رسته و در  
 جواهر انداج پذیرفته پس فیروزه حجری نحاسی باشد و  
 از بعض حکام روایت که ماده فیروزه از بنم نحاس است  
 بمصادفت پوست سبب اسوداد و استیلا حرارت سبب  
 احمرار است و از امتزاج سواد و حمرة زرفه که کوبند  
 است تولدی باید **فصل سوم** در تمیز انواع  
 فیروزه و قیمت آن اعلی و اغلی اقسام فیروزه نیشابور است  
 و احسن و اتمن انواع نیشابوری ابواسحاق بعد از از از



بعد از ازهری سلیمانی بعد از سلیمانی زرهونی بعد از  
 زرهونی عبدالمجید است وادون و انزل انواع مذکور  
 فیروزه عندی بیست و بهتر ثبات اقسام بحسب رنگ شیر  
 تلخ فام است بعد از آن شیر فام پس آسمانی و بحسب شکل  
 نزد اهل خراسان و ماوراء النهر سکانی و نزد اهل عراق  
 و شام مشطی و نزد اهل خطاطی طریح است و طریح فیروزه  
 ایست که سنگی غریب باوی آمیخته بود و آنرا با سنگ غریب  
 بکاملت کمرده جلاداده باشند و خطایان سنگ عز  
 را سیاه کنند و ز نورسان و بت رویان از آن سازند و  
 فیروزه فایق عالی باید که نرم اندام و آب دار و مشرق و  
 صافی باشد و ریزه فیروزه را شد خواستد و در بغداد و شام  
 عزیز دارند و قطعه فیروزه ابوالسحافی یا ازهری رنگین  
 صافی عالی که از معایب خالی بود و وزن آن نیم مثقال باشد  
 مبلغ هفت دینار یا ده دینار از زر و اگر یک مثقال بود  
 پست دینار یا سی دینار و اگر دو مثقال بود پنجاه دینار یا

هفتاد دینار و اگر سه مثقال بود صد دینار یا صد و پنجاه  
 دینار و قیمت شیر فام هر دیناری با بعد از آن آید و اگر فیروزه  
 میانه بود هر دیناری مادامکی و فیروزه زیره از قیمت خندان  
 نباشد **فصل چهارم** در خاصیت آن اکثرا از نظر <sup>بغیر</sup>  
 تقویه بصر میکند و از اجزاء کحل الجواهر است و کسی که بام  
 بگاه در فیروزه نگاه کند آن روز به نشاط و شادمانی  
 بر آید و بگذرد و گویند که حکما سابق در هنگام دو تیر ماه  
 فیروزه نگاه میکردند و کسی که فیروزه با خود نگاه دارد  
 بر دشمن ظفر بابد و در نظر مردمان عزیز باشد و از خشم  
 زخم محی ماند و از این جهت فیروزه را حجر العلیه و حجر الجاه  
 حجر العین گویند و گفته اند که حامل وی از قل محی ماند و  
 روز نور روز یعنی اول فصل بهار که نرگس شهلای طبق سیمین  
 بر زر کند و سیم صباخریطه بر زر عجمه را سر بکشد است  
 قلعه از جیب شاخها شاخها سیم استخراج کند و سون  
 اراده سر کیش زرباز کند بیل از منبر شاخ مسود خلا



کل بر خواند و اشجار باغ در ارم از هار بر او نثار کنند  
 مار خارا زد و ش کل ضحاک سر بر آرد و نگهبان کنی شود  
 که در میان عجم نهاده اند بر اربهار از کلهای رنگارنگ  
 چهار شوی چمن را آذین به بندد و عطار باغ از بوها کوی  
 کون مضاربان شمال و صبارا بصناعت داده بهر سو <sup>ستند</sup>  
 نسیم بهار قلعه استوار عجم بکشد و حنجر آباد خار حاک  
 کل حرا شود سپردن فیه کل پیش تیر باران این بهار دارند و  
 کلاه شش ترک عجم بر تارک ساختار دهند اسلاطین را  
 زمین جواهر ثمن بویش فیروز در مجالس هشت این <sup>اجا</sup>  
 کنند و از نظاره جوهر آینه بصر اجداد دهند بعد از آن  
 جواهر در کاسها شربت سلسبیل صفت اندازند و از <sup>ست</sup>  
 ساقیان زیبا منتظر حورا پیکر شربت مذکور تجرع نمایند  
 و این عمل را بر خود مبارک داشتند و بان تعاود کنند و  
 بغیرون بیشتر نمایند **فصل پنجم** در بیان  
 اسوری که بغیرون مضرت میرساند و کیفیه محافظت آن

از آب و هوا حمام آب فیروزه بود و از ملاقات روغن  
 طراوت آن زایل شود و از نم و بوی بهائین بان زبان زد  
 اما به و دینه فیروزه را سوز مند است و از این جهت طراوت  
 و لطافت او در دست قصابان زیادت شود و محافظه <sup>فیروزه</sup>  
 مانند محافظه در باید کرد **باب نهم**  
 در پازهر و سایر ابحار حیوانی جمعی را شد که لفظ پازهر  
 اصل پاک زهر بوده بمعنی پاک کنند زهر و بواسطه کثرت  
 استعمال حذف کاف کرده اند و پازهر میگویند و الله اعلم  
**فصل دهم** در صفات آن پازهر و جنس است  
 کافی و حیوانی پازهر کافی پنج نوع است زرد و سبز و  
 خاکی و منقوط بسان حق و سفید صافی و بر آنها نقطهها  
 متفاوت از رنگهای مختلف میباشد و قطعه یک رنگ  
 کمتر اتفاق می افتد و حجره رخا الحک است که از آن زرد  
 و شطرنج و دسنه دارد و غیر اینها میباشند و اگر نوعی از  
 پازهر اخضر که بزنگ ساق جفتد بود در آتش افکند



سیاه شود و در آن چیزی باشد که نسوزد و کرمیان  
 از اغا ط شیطان کونید و در باز هر جوانی خلافت جمعی  
 بر آید که او سنگی سبک سست رخا ملک است که کا  
 سیاه و گاه زرد و گاه خاک رنگ بود و بر آن نقطه ها کوچک  
 رنگارنگ باشد و شوره آن سفید بود و از آن باده آن سه  
 شغال نیافته اند و جمعی دگر بر آنند که باز هر جوانی دو  
 قسم است بقری و شانی باز هر بقوی سنگی زرد نرم گشته  
 لسان زرده تخم مرغ و از آنکی تا چهار درم یافته اند و  
 باز هر شانی سنگی سبز رنگ است که از اجزای التیس کونید  
 و باز هر جوانی را اشتباه می سازند چنانچه میان باز هر و  
 ایشان اشتباه می افتد و تمیز او از اشتباه با نیت که داغ  
 در او بکشد و رنگ او مایل بکودت است و بر او نقطه ها  
 هست و شوره او سفید است بخلاف اشتباه و باز هر آن  
 قر است **فصل دوم** در کان باز هر و کیفیت  
 بعضی اقسام آن کان باز هر کافی در اماکن بسیار نشان

اما کان مشهور آن در افاصی چین و هندستان است از تیف  
 مردیست که در میان حریفان عمر و شهر موصلا در موی  
 از اقلیم رابع که طول آن **عز و عرض آن کر** در جه است  
 بکافی رسیدم که از آن کان باز هر سفید که بر او نقطه ها  
 بود استخراج می نمودند و قطعه ها بکمن و در مین از آنجا  
 استخراج میشد و کونید که از آن کان زرد قطعه ها باز هر  
 کپس الحیم می برد می آید که از آنها خانه ها می توان ساخت و  
 مکان مکنون باز هر جوانی خلافت جمع اول بر آنند که در  
 زمینی از حدود چین که از کثرت مار آمد شد صبا و شمال  
 دشوار است و از بسیاری آب روان چنانچه بر روی شفق  
 میجورد از هر سوی رودی می رود کوزنان مار خوار بسیار  
 هست و چون از بسیاری خوردن ماران حرارت بر مزاج  
 کوزنان اسنیلایابد در آب غوطه خورند چنانچه ایشان  
 غیر سر از آب بدر نباشد و زمانی که در آب توقف نمایند  
 این اشنا بخاری از اعضا ایشان بر خیزد و در و بسوی

زا



چشم ایشان نهند چون با بخار رسند باب انقلاب یابد و  
 بسان اشک بیرون آید و در آن جفها که در گوشها  
 چشمها کوزن واقعت شود چون کوزنان از آب  
 بیرون آیند و برودت هوا در گوشها چشمها ایشان  
 کند آب مذکور متحجر و منجمد گردد و چون این عمل مکرر  
 واقع شود حجر مذکور کپس و ثقیل گردد و پیفتند و جمع  
 ثانی بر آید که باز هر بقری در مران کوزن و پاز هر شاق  
 در جوف نوعی از کوفتند و حشی که در حدود فاذس  
 نگوئی پذیرد **فصل سیوم** در تمیز اقسام و <sup>قیمت</sup>  
 آن پاز هر جوانی از پاز هر کانی و پاز هر بقری از پاز هر  
 شاقی و احسن و اتمن است و از رنگها پاز هر خضر بزرگ  
 ساق چند بهتر بود بعد از آن قوت زرد سفید فام که از  
 عسلی خوانند از قوت همه پیشتر باشد و بعضی بر آید که پاز  
 زرد رنگ تلخ که سخت سست و شبک باشد و بر <sup>نقطه</sup>  
 کوچک بود و گه نباشد در یا شراقوی بود و امتحان جود

پاز هر بچند نوع توان کرد یکی آنکه چون پاز هر بسایند  
 و در شیرینند به بند نوعی دیگر آنکه چون آن در رتبه  
 عقرب بمالند عقرب نکند و اگر بکند مؤثر نباشد نوعی  
 دیگر آنکه چون مقدار دو جوان پاز هر باب بسایند و در خلوت  
 افغی دینند در شاعنه افغی بمید نوعی دیگر آنکه چون قند  
 از آن بخورد بوجه مرغ دهند و افغی بروی بکارند یا او  
 بکند بوجه بسلامه بمالند و پاز هر کانی قیمتی چندان ندارد  
 چه موازی شصت درم سیک درم نقره میخرند و پاز هر  
 جوانی به بها طلا احمر باشد **فصل چهارم**  
 در خاصیه آن چون پاز هر کانی سفید بآب بسایند و بر  
 عضوی که بواسطه ضربه یا سقطه متالم باشد طلا کشد از <sup>وضع</sup>  
 الم و منع ورم کند و اگر پاز هر کانی زرد بسایند و در  
 زخم عقرب بمالند نافع بود و اگر کسی زهر خورده باشد یا  
 جوانی زو شمش او را کیند باشد و مقدار دانگی پاز هر جوانی  
 بخورد زهر از بدن او بطریق عرف بیرون رود و بعضی مردم



برائند که چون پان هر جوانی صحیح الاستحسان بر موضع کزیدن  
 کنندگان به بندند بان موضع بحسب قدرت و توانمائی که ششم تمامه  
 جذب نماید از آن محل جدا نشود و چون مشغول پان هر را در  
 دهان گیرد سم بقی دفع شود و سایر اقسام پان هر خواه گاو  
 و خواه جوانی در مشغول سودمند است **فصل پنجم**  
 در احجام جوانی در کتب قدما مستطوره است که مار هر سنگی  
 خاکستر نیک است از جنس پان هر که از قفا مارها کبار  
 استخراج میکنند و مادام که در درون پوست بود نیش  
 باشد چون او را بیرون آورند و بیرون رود و او را بکشد  
 منجر گردد و بحسب شکل مانند خایه حرفش پستی بود و گاه  
 باشد که خطی بر او کشیده باشد اگر از برابر بلاس شیار بمالد  
 سفید شود و اگر بر موضع زخم مار به بندند زرد آب از آنجا  
 روانه گردد و هر بر محل زخم حسیده باشد تا تمام زهر  
 بیرون آید بعد از آن بان افتد و اگر با خود نگاه دارند  
 کمتر کار کند و در دگر زهرها سودمند بود و اگر بشاید

سایر

و بر موضع زخم مار طلا کنند زهر بیرون کشد و مهر که  
 معتمد علیه بود بسیار عزیز الوجود کثیر القیه باشد اما  
 در این روز کار مهر مار نه دیدم اند و شبیه آن از سنگ  
 مریم که سنگی در قدماست می تراشند و سنگ مریم نیز  
 بلاس شیار سفید میکند بواسطه آنکه این خاصیت از  
 زهری مهر و درشتی بلاست و در سنگ مریم این صفت  
 حکایت کرده اند که محمد زکی با مار مهر را منکر بود و  
 شخصی ماری مجلس سلطان آن روز کار آورد و در قفا  
 آن مار مهر خرد بود مار کشت و قفا او شکافت و مهر  
 بسلطان فروخت محمد زکی با اتصال یافت با آن شخص  
 دوستی آغاز کرد روزی در آشنایستی از او پرسید که آن  
 مهر چگونه تعبیه کردی آن شخص گفت که قفا مار شکافتم  
 و سنگ مریم در روی نهادم و دو ختم و مدتی گذاشتم تا جرات  
 اندمال یافت بعد از آن آوردم و بسلطان فروختم و  
 خمر مهر سفید بزرگ است درشت اندام است که برود



دانه بود و در شکل بمهر قرینست و در قفای بعضی  
خران بمشابه گوشت و پوست نگون مییابد و کم خری  
را مهر باشد خرمهرن هار انافع بود و محقق آن به  
مدقوق دهند و قیمتی زیاده ندارد از علم اول مرویت که  
حجری اسمان کون که در سنک دان خرویس نگون می یابد جو  
بر کودک بندند در خواب فرع واضطراب نکند و اگر مرد  
با خود نگاه دارد آئین باده کند و اگر مصرع بندند نافع  
بود و حجری که در مرار بقصر می باشد اگر محقق نموده در چشم  
کشند بقوی بصر کند و از تولد آب آینه دیدن خراب نشود  
و ریک شانز آدمی را همین خاصیت بود و به پیاض چشم نافع شد  
از دیسقوریوش مرویتست که حجری که در جوف بچه خطا  
حاصل میشود و اگر بر بازوی مصرع بندند صرع او را  
زایل گردد و در جوف او دو سنک نگون می یابد یکی ریک  
رنک و یکی عجد رنک و هر دو را در پاره پوست کوشاله  
باید نهاد که بر بازوی مصرع بندند **باب دهم**

411  
در عقیق **فصل اول** در صفات آن عقیق هفت  
نوعست سرخ جگر کون و سرخ کل کون و زرد سفید  
سياه و ازرق و دورنگ و طبع عقیق با وجود شدت  
صلابه از دشومت خالی نیست و از این جهت نقشه  
باریک بر آن توان کرد و از وظایف بسیارند مانند  
کم و انکشتن و دسنه کارد و نیکین و مستولی بر عقیق  
آفتابست **فصل دوم** در کان عقیق و کیفه  
نگون آن کان عقیق در نواحی صنعا و عدن از بلادین  
و در هند و روم و قریب بصره از عراق عرب نشأت  
میدهند و ماده او را بسوی صوف باقیمت یا قوت دارد  
و بواسطه امری که منع از صوف یا قوتی میکند بلباس  
قناعت کرده پس عقیق حجری یا قوتی بود **فصل**  
**سیوم** در تمیز انواع و قیمت آن عقیق زرد صافی شفاف  
بهترین انواع است لکن اعراب ترجیح سرخ صافی شفاف  
بر سایر انواع مینمایند و رومیان ترجیح زرد که مایل به



باشد و از رقی از سیاه بهتر بود و سفید از همه بدتر باشد  
 و بحسب کان عقیق بمن از سایر اقسام اعلی و احسن عقیق  
 هند است و بدون است و قیمت اکثرین از عقیق <sup>ار</sup>  
 چهار درم و قیمت یکینی در می و قیمت دسته کاردی کا  
 پیش دینار نیست و قیمت بر عقیق سرخ افتاده و غیر سرخ  
 و زرد را قیمتی زیاده نیست و بواسطه بسیاری عقیق را  
 قیمت بسیار نیست **فصل چهارم در خاصیه آن**  
 عقیق کرم و زراست بطبع خون و جمعی بر آنند که گرم و خشک است  
 و بهر نوع از انواع عقیق که سواک کتد زنگ دندان  
 از آنکه کند و دندان سفید گرداند و منع پرون آمدن خون  
 از اصول انسان کند و تخم بعقیق احمری که برواز سفیدی  
 خطا باشد منع پرون آمدن خون از سایر اعضا نماید  
 زنان دایم الطث را بسیار نافع بود و اگر عقیق با خود نگاه  
 دارند از دشمنان هر سان نشوند و بر ایشان فیروزه <sup>شد</sup>  
 و اگر شخصی نیر حاك سبك سر با خود نگاه دارد این <sup>از</sup>

وی را بل کند و او را در نظر مردمان شکوه و وفار  
 حاصل شود و اگر عقیق سوده بر موضعی باشد که خون  
 از آن محل باز نه ایستد خون از آن محل باز ایستد و اگر  
 عقیق روی سوده بمیل در چشم کشند سفیدی که عارض  
 چشم باشد از آنکه کند و روشنی بفراید و نگاه داشتن  
 عقیق بر خود مبارک دانند و بآن تفال کنند  
**باب یازدهم در بعض اشباه باقوت بعضی نقش**  
 و مجاده و ماده **فصل اول** در صفات ایشان  
 نقش چهار نوع است ماذنی که سرخی روشن شفاف <sup>است</sup>  
 و بعضی جوهریان در وجه تقیه آن باین اسم چنین گفته اند  
 که این حجر مشابیه تمام با یا قوت احمد دارد چون او را  
 بدون قیمت باقوت در رشته نفیوم میکشند کویا بران  
 حال ماذنی میگوید و ربطی که سرخی میراست و نفیجی که  
 سیاه است که بر دجری مشوب بر دقه مطیف و ستطین  
 و اسناد است که زردی روشن است و جمیع اقسام <sup>نفس</sup>



بلبل نزدیکیست لیکن سفش از لعل بگودت امیل است و بجای  
 سنگی شخ زنگ آید است که بشخ خوی زنگ سفیجی  
 مطبیت و مستطیبت و اکثر افراد او را لمعان نیست و  
 بعضی را که لمعان حاصل است چون ما بظانه ترکیب کنند  
 لمعان او را بل شود و اگر خواهند که لمعان او باقی ماند در  
 شیب آن حفزه بکنند و یک یکی را بی حفزه اسم لمعان باقی  
 میماند و این هنگام مشابهه تمام با یاقوت دارد و فرقی با  
 ایشان با آنست که یاقوت از او اثقل است و اگر یاقوت را  
 در دهان گیرند سرد نماید و تشنگی را بل کرد اند بخلاف  
 بجاده و ماده بجم سنگی شد بدلت حرکت که مشابهه ماده بجاده  
 دارد لکن شخی او با بل سیاه نیست و از بجاده سست  
 و با حفزه عمیق در شیب آن نمی کنند آب ندارد و این  
 جوهر از منسوب آفتابند **فصل دوم**  
 در کان ایشان کان سفش کان لعلست و کان بجاده و  
 ماده بجم در حدود بدخشان واقعست و آن کان مذکور را

قریب کوه شکمان

کشیده روز را هست و اکثر بجاده آن کان بشهر کشیده  
 و بجاده بجم لعل در غلاف بود و بجاده در کوه زاهون هم  
 میباشد و چون بجاده را از کان بیرون آرند تاریک و  
 بی آب بود بعد از آن که او را بر آب شدند آب دار و شفاف  
 شود و هر یک از این جوهر ثلاثه حجر یاقوتیست  
**فصل سوم** در تمیز انواع و قیمت ایشان  
 بهترین انواع سفش ما ذنب و قیمت مثقالی از او مواری  
 دو دینار است بعد از آن رطبی و قیمت آن نصف قیمت مذکور  
 بعد از رطبی استادست و قیمت آن نصف قیمت رطبیست  
 کمترین انواع بشجیت و قیمت آن نصف قیمت استادست  
 و نه اجمله قیمت بنفش کپش ربع قیمت لعلست و هر چند  
 شخی بجاده فروزن بود شعاع و لمعان او را بیشتر باشد  
 بجاده خویر بود و بجاده بدخشی از هندی احسن و اجود است  
 و در قدیم الا یام بجاده را قیمتی تمام بود چون لعل بد آمد  
 قیمت بجاده شکسته شد و بعضی بجاده جوهریان براتند که



بیت بجاده خوش رنگ کثیر الشعاع مساوی قیمت لعل  
عالی و قیمت بجاده میانه مساوی قیمت لعل ناز است و بعضی  
دیگر بجاده عالی خالی از معایب را بقیه لعل میانه و قیمت  
بجاده میانه بقیه لعل نازل و رنگ تقویم میکشند و  
بهترین اقسام ماده بچ آنست که آب او بیشتر و احتیاج او  
بجگر<sup>ک</sup> اسفل کمتر بود و قیمت او از قیمت بجاده کمتر است  
**فصل چهارم** در خاصیت ایشان چون نقش  
در زمان سابق نبوده حکما خاصیت آن بیان نکرده اند و  
بجاده حار یا پس است لیکن حراره و پیوسته آن از حراره و سستی  
یا قوت کمتر است اگر کسی را که استسقاء مانی باشد مقدار  
چهار جو بجاده سوده بخورد شفا یابد و اگر بجاده را بخورد  
نکاه دارند خواب پریشان نرینند و اگر بر موی سر بارش  
بمالند تا کرم شود بر کاه و اشباه آن جذب نماید اگر  
بر آفتاب دارند و تیر در او نگاه کنند مزاج چشم تباه  
کند و رمطاری شود و اگر جو انات ماده بچ با پچاد

به پیش در غبت جماع کنند **باب دوم** در زردی  
در جرع **فصل اول** در صفات آن جرع چند  
نوعست بقراوی و حبشی و غیر اینها و رنگ آن چهار گونه  
بود سفید و سیاه و سرخ و مرکب از الوان مختلف  
بقراوی سه طبقه است طبقه اول سرخی غیر شفافست  
بعد از آن طبقه سفید شفاف بعد از آن طبقه سفید طبقه  
بلوری شفاف و حبشی هم سه طبقه بود دو طبقه کرانه  
سیاه بسان شبق و طبقه میانه سفید و هیچ سنگ جن  
الماس و یاقوت از جرع اصلب نبود با آنکه بحسب وزن  
قرب عقیق باشد و بر بعض جرعها خطها باشد بعضی نعل  
و بعضی نا تمام و گاه باشد که از تقاطع خطها صورت  
مرغی یا دایره تمام یا نا تمام بدید آید و از جرع مهرها  
و کمرها و نگهها و غیر اینها سازند و جرع از مشروبات  
بسیار است **فصل دوم** در کان آن کان جرع  
بسیار است لیکن کان دو مکان اعلی و احسن است حلد



چین و نواحی طغارین اما جینیان استخراج جنع از آن  
نمیکنند و جنع حجری باقی نیست **فصل سوم**  
در تمیز انواع و قیمت آن اجود انواع جنع آنست که  
طبقات بحسب غلظت و رقت متفاوت باشند و از  
خشونت و زخم بسلامه بوده ابدار و شفاف و متا  
الوان بود و چون مایه بقراوی زیاده از مایه سایر  
انواع جنع است ترجیح بقراوی بر باقی انواع مینماید  
و جنع در ولایت مغرب مستعمل است و موازی ثقالی  
بدور هم ناصری میخرند و در دیگر بلاد بواسطه شامی  
که دارد استعمال نمیکنند و قیمتی زیاده ندارد **فصل**  
**چهارم** در خاصیت آن اگر یافت را بجنع سوده  
جلادهند طراوت و صفای آن زیاده شود و مذهب  
مهر زربان کنند اگر جنع در موی زن آستین بچند و آن  
او پا و بند زادن بر او آسان شود و منع سیلان جنین  
نماید و اعراب بجنع تشاوم مینمایند و از اصلا نگاه میدارند

و میگویند که کفاله شاهدا علی شامه استعاف اسمه من  
الجنع و هم چنین اهل چین بجنع تشاوم میکنند و از  
اینست که استخراج آن از کان نمیکنند و حکام بنی نربان  
المفات نمی نمایند و نمی گذارند که در خر این ایشان  
مخزون سازند از معلم اول مرویت که حامل جنع مغوا  
و مهموم بود و خواها پریشان پند و خون بر استیلا یابد  
و با مردمان خصوصه کند **باب سیزدهم** در  
مقناطیس **فصل اول** در صفات آن مقناطیس  
آهن که مسمی با آهن ریاست و مقناطیس نقره مقناطیس  
طلا مقناطیس از زیر آهن ریاستی تیره ثقیلست که خدا  
آهن میکند از معلم اول مرویت که ماده آهن ریاست  
ماده آهن است لکن بواسطه مصادفت حرارت و یوست  
غلظت پیدا کرده و قبل از اکسایش حدیدی انجام  
یافته و میان آهن و آهن بر بواسطه اتحاد ماده و تقا  
از جبهه تناسبی طبیعی و تعاشقی جلی هست بر تبه که آهن با



جذب آهن میکند و آهن بری ملصق میشود بلکه آهن  
 با آهنی ملصق میشود که با آهن ربا ملصق باشد مثلاً اگر  
 طرف سوزنی با آهن ربا المصاق یابد و سوزنی دیگر را  
 بر طرف دیگر سوزن اول نهند با آنجا ملصق شود و همچنین  
 سوزن سیوم و چهارم و پنجم و اگر مقداری آهن در سیاه  
 طبقی نهد و قطعه آهن ربا در شیب طبق بر سوخته اند  
 آهن در میان طبق بر سمت وی حرکت کند و اگر آهن ربا  
 در آهن بمالد و موازی بماند آن آهن به نزد یک آن  
 برسد آن آهن این را جذب کند و همانا ماده مغناطیس  
 نقره ماده نقره و ماده مغناطیس طلا ماده طلا و ماده  
 مغناطیس ارزین ماده ارزین است و بواسطه سیمی که  
 مذکور شد در آهن ربا الشان جذب ارزین و نقره و  
 طلا میکنند و مؤید این معنی آنست که الماس حجری ذهبی  
 و جذب ذهب میکند چنانچه گذشت و اگر آهن ربا باب  
 دهن روزه دار تر کنند یا در آب سیر یا در آب پازانان

یا سیر بسیار در او بمالد قوت جذب او ضعیف شود  
 و شاید که بر تبه آهن نکند و اگر در میان سکه یا در میان  
 خون بر اندازند و بعضی گفته اند که سه روز بگذارند  
 باز قوت یابد و جذب آهن کند و گویند که سنگی بزرگ  
 آهن ربا هست که آهن از وی هرب مینماید و بعضی  
 بر آنند که اگر دوغن زیت در آهن ربا بمالد آهن از  
 او بگریزد و مغناطیس نقره که آنرا حجر القنور گویند  
 سنگی سفید است که سفیدی وی غیری ضعیف آنجه  
 است و مطلقاً بزرگ الجرم ماند و بر تبه شک باشد که  
 بالای آب بایستد و موازی بنح و قبه حجر القنور از بیج کنی  
 مسافت نقره بسوی خود کشد و مغناطیس طلا سنگی زرد است  
 که زردی او غیری ضعیف آنجه بود و ذهب کند چنانچه  
 آهن ربا جذب آهن نماید بعضی مردمان بر آنند که قوت  
 او در جذب ذهب بر تبه است که از دوشه کن مسافت ذر  
 بسوی خود میکشد و مغناطیس ارزین سنگی صلب گریز

در سکه جذب



که جذب از زیر میکند **فصل دوم** در کان  
 آهن ربا در قریب صنعا و حدود هندستان و نواحی  
 زالمستان و دیگر محلهای کان آهن ربا نشان میدهند  
 و از معلم اول مرویست که در بحر مغرب کوهیست و در آنجا  
 کانه آهن ربا هست که چون کشتی بان نزدیکش رسد  
 آهنی که در کشتی باشد بسوی خود کشند و از این جهت  
 بکشتی نیز تندیست که در آن نواحی عبور دارد و هر آهن ربا که  
 در اعلای کان تکیون یابد قوت جذب او زیون بود و چون  
 در اسافل آن تکیون پدید جذب او قیون تر باشد  
**فصل سوم** در تمیز اقسام مغناطیس و قیمت آن  
 آهن ربا را رنگها مختلف میباشد و از هر مش حکیم مرویست  
 که بهترین رنگها آهن ربا شباه سرخ قاشق یا خاکستر قاشق  
 و هر آهن ربا که در جذب آهن اقوی بود و با آنکه کثیف  
 باشد بسیار ثقیل نبود اشرف و اعلی باشد و مواری دقیقه  
 از جنین آهن ربا را کما پیش دیناری طلاها کنند و اعلی

اقسام مغناطیس از زیر و نقش و طلا آنست که در جذب  
 ایشان اقوی بود و ایشان را بواسطه قدرت قیمت متعارف  
 نیست **فصل چهارم** در خاصیت مغناطیس  
 آهن ربا گرم و خشکست اگر کشتی خرد آهن ربا خورده باشد  
 و آهن ربا شود با شیر یا آب فاس یا شامد آهن ربا خورده باشد  
 آهن ربا جذب نموده با خود بیرون آرد اگر از آهن ربا فلاد  
 سازند نقرس و مغناصل را شود دارد و اگر در دست  
 گیرند علت کن از رانافع بود و اگر زن در هنگام زادن  
 بدست گیرد با سان برآید و اگر پکان در بدن بماند یا س  
 نشتر در رک شکسته شود و آهن ربا را بر آه باندند بوی کند  
 بیرون آرد و اگر بنوع زهر آب دانه زخمی بکشی زنده آهن  
 ربا خرد شود بر آن برآید و مضرت زهر دفع کند و  
 مغناطیس نقره بقوی بارد یا بس است و بقوی بارد رطب اگر  
 بان دندان بشویند دندان سفید کند و اگر بر موی ضعیف  
 موی باشد بمالد موی بسترده و اگر بر نوشته ساینده از آله



حفظ کند و اگر بسوده آن رویشوید روی را پرتراوت  
کند و اثر آبله به برد و اگر در جراحت استعمال کند آبش  
کم نماید و اگر خرد و نقره بجنسی دیگر آمیخته شود بان تمیز  
کرد و مقناطیس طلا حار یا بس است اگر خرد و زرباجنسی  
مخلوط شود و این حجر را بر آن بمالند خرد و زرب تمامه جذب  
جذب کند و بمقناطیس از زین تمیز از زینا اجناس دیگر  
توان کرد **باب چهارم** در سنباده  
**فصل اول** در صفات آن سنباده سنگی صلب  
مشهور است که در آهن و فولاد آب داده اثر کند و از  
اشنان مٹاثر نشود و اگر میان سنباده و اشباه آن اشباه  
واقع شود تمیز باین صفت توان کرد و سنباده بالماس  
قویست با غایتی که جماعتی بر است که نوعی ضعیف از الماس  
است و سنباده دو نوع است نوعی برتر خیزند و نوعی  
دگر یکپودی و غیر الماس از جواهر در او تاثیر تواند  
کرد بکمک از او مٹاثر شوند و در سنباده سمعی هست که

51  
بواسطه آن سمیت بفریق اجزاء اشیاء صلب میکند و  
مستولی بر سنباده آفتابست **فصل دوم**  
در کان آن کان سنباده در اماکن بسیار واقع است مثل  
زنگبار و هندستان و سیواس و کرمان و حبشه و نوب  
احسن و اشهر آنها کانها نوب و سیواس بود و کیفیت کون  
الماس سنباده قوی بکیفیت کون الماس باشد **فصل**  
**سیوم** در تمیز انواع و قیمت آن اعلی انواع سنباده کبر  
الجم نوبی است و موازی و قیه را کما پیش در سمی ناصری  
قیمت کنند بعد از آن سیواسی **فصل چهارم**  
در خاصیت آن سنباده در درجه ثانیه یارد و در درجه  
ثالثه یا بس است چون سنباده بسوزند و بسایند و بس  
ریشها بکنند پاشند سودمند بود و اگر سنباده سود در  
دندان بمالند دندان را جلاد دهد سنگهای سخت سنباده تندر  
و صیقل شمشیر و کار و امثال ایشان بآن دهند  
**باب پنجم** در دهنه **فصل اول**



در صفات آن دهنه سنگی سست سیر است که از او رنگ  
زنگاری درخشد و بر و خطاهای سیاه یا سرخ بود و بعضی  
بر اندک که در ترکستان دهنه سرخ رنگ یا قوت احمرگون  
میپذیرد و دهنه سبز پنجه عست سبز سیر و سبز ریحا  
و سبز سیاه فام و سبز سفید فام و سبز زردی که در  
طراوت درخشد کی شیشه زرد ذبایت و دهنه شفاف  
صافی را دهنه شیرین و تیره و کدر را دهنه تلخ گویند و  
ولایت شام و فنیک از انواع حمسه دهنه کمر و کین و  
کوبه زین و امثال این سازند و غریز دارند و در غیر  
آن ولایت غریزی زیادت ندارد اگر دهنه غنی رنگ در  
بماند رنگین شود و حسن و طراوت او پدید آید و اگر  
بسیار استعمال کنند یا کهنه کرد رنگ او به بیاض یا  
بصفر مایل شود و حسن و طراوت او زایل گردد و در  
و فروغش باطل و دهنه مانند میوه در حاله صنف  
هو صافی و در حاله کدورت هوا کرد نماید از یعقوب

پس بحق کنیدی مرویست که چون دهنه را بظرون و رو  
زیت بپسایند از آن نحاشی احسن و الطیف از نحاش کانی  
حاصل شود و دهنه از منسوبات زهره است  
**فصل دوم** در کان دهنه و کیفیت تکون آن  
کان دهنه در پنج مکان نشان میدهد جالی غری  
نوبک و فواحی کرمان و حسن کر که و قریب شهری  
افراسیاب بنا کرده در ترکستان و ماری سلیم از عربستان  
از علم اول مرویست که تکون دهنه از انچه نحاست که  
بخار نحاش در موضعی صلب مجتمع و مسکانش گشته و علت  
خضرت وی آنست که بخار نحاش مایل باجمار است و شد  
تکاثف اقضا اسوداد میکند و از دواج سواد و حمر  
مولد خضرت و دهنه حجرى نحاسیت **فصل سوم**  
در تمیز انواع و قیمت آن دهنه شیرین فنکی خوش رنگ  
مشابه زرد که در او درخشد کی بر مثال پرتاوس باشد  
اعلی و اغلی انواع دهنه بود و مثقال از این جنس موازی



دینار زر می ارزد و دهنه کرک و کرمان و عربستان  
قیمتی چندان ندارد **فصل چهارم در خاصیت**  
آن دهنه در حوائج و پیوسته معتدل است اگر از آب حل  
کنند و در محل زخم مار یا عقرب بمالند نافع باشد و اگر سوز  
دهنه شود و بخورد شود مند بود لکن اگر کسی سوزم نیا  
و بخورد بجای نیم عمل کند و اگر دهنه در دهان گیرند به  
دندان زبان رشد و اصلاح آن بشراب کهنه و روغن و  
مسکه باید کرد و اگر دهنه شیرین آب حل نمایند و در چشم  
جکاتند رگها چشم بنشانند و روشنی یفزاید و اگر دهنه  
را با زبرجد در یک محل بنهند طراوت و فروغ زیاده  
کم کند و اگر قدری دهنه را با زبرجد دارند در آنم انعام  
و شریخ فام کنند و حسن و بها او یفزاید خاصه که خردی  
شکار با آن مزج کنند **باب شانزدهم**  
در لاجورد **فصل اول** در صفات آن لاجورد  
سنگی است مشهور و محض در چهار نوع است بدخشی و کرمی

و در ماری و کرمانی لاجورد بدخشی و صنفست بر صنفی  
نقطهها، زرین باشد و بر صنفی نباشد و شاید که لاجورد  
با خاک یا با سنگی سفید آمیخته باشد و از لاجورد کاسه و کون  
و بکن و کمر و انگشترین و امثال این سازند و اگر دین  
لاجورد در آتش بینند دودی کون یا کون بدید آید و زهر  
بر لاجورد مستول نیست **فصل دوم** در رکان  
لاجورد و کیفیت بگون آن کان مشهور لاجورد در کون  
که معروفست بلاجوردان ختلان قریب شهر بدخشان در  
نواحی کرج و کرمان و غیر آن معادن عین مشهور دارد از  
بلیناس مروست که ماده لاجورد منوجه صوفی غاست  
و بعد از استخراج زینق به کبریت حراغ بر طوب استیل  
میابد و رنگ او مایل بحمرت میشود بعد از آن بواسطت  
مصادفت پیوسته میگردد و لاجورد جری غاست  
**فصل سیوم** در تمیز انواع و قیمت آن لاجورد  
بدخشی خوش رنگ صافی که بر او نقطهها، زر بود از سایر



انواع لاجورد بهتر باشد و امتحان جوده لاجورد بان کنند  
 که قطعه از آن بر روی آتش غریب مشتعل اند و دود نهند اگر  
 زبانه بزرگ لاجورد ظاهر شود نیکو باشد و اگر ظاهر نشود  
 نیکو نباشد و قیمت در می لاجورد معقول و بازی در می  
 ناصریست و قیمت بکفی در می و قیمت غیر معقول ثلث قیمت  
 معقولست **فصل چهارم** در خاصیت آن لاجورد  
 با وجود آنکه باردیابیس است در اسهال سودا از دگر داروها  
 اقلیست و قوه لاجورد معقول از غیر معقول بیشتر بود  
 مالمخولیا و بی خوابی و درد جگر را نافع باشد و اگر لاجورد  
 باروغن در سوبالند حسن و طراوت مو پدید آورد  
 جد گرداند و اگر بر اطفال بندند قرح کمتر کنند و <sup>هان</sup> من  
 و نقاشان لاجورد را در اکثر نقشا استعمال کنند  
**فصل پنجم** در کیفیت غسل لاجورد غسل لاجورد  
 بدستی بحد طریق توان کرد یکی آنکه دو جز و مساوی از  
 زفت رومی سیاه و سفید در روغن بنزدیجوشانند تا بپزد

دگر آمیخته گردد و با قدری آب پاک بکوباس سیالیند و پاک  
 کرم از زفتها بشویند و مانند حلوی مدعی کشند تا سفید  
 شود پس لاجورد مدقوق مسحوف بان چنین کنند و مدقوق  
 بکاه کاه کاه میمالند بعد از آن آب کرم در ظرفی جیبی  
 تابند ریج سه آب از و فرود آید آب اول احسن و آب  
 میانه میانه و آب آخر دون بود طریق دیگر آنست که یک  
 جز و مصطکی و نیم جز و روغن ریج با آتشی نرم بقوام آید  
 و نشانه قوام وی آنست که چون قطره آب سرد چکانند  
 منلاشی نشود و مانند نقطه بر روی آب بریند پس لاجورد  
 مدقوق مسحوف بان همچون چنین کنند و آب بشویند تا بپزد  
 سه آب از او فرود آید آب اول اعلی و آب اوسط اوسط  
 و آب آخر از لاجورد باشد طریق دیگر آنست که دو جز و مساوی  
 از رایتج و کند در ظرفی روغن سفید کرم **با آتشی نرم**  
 کرم کنند جدا آنکه کداخته شود و بعد از آن لاجورد سود  
 آب برشند و در آن ریزند و جدا بپزند تا بپزد لاجورد



با ایشان امتزاج تام بیاید بعد از آن قدری آب سرد در  
آن ریزند تا بپزد شود باز بگذارند و بخیانت اگر لا جورد  
پرون آید فهو المراد و اگر پرون نیاید قدری روغن زیت  
یا صابون یا حنظل از روغن زیت بآن بیامیزند و در ظرفی  
جینی ریزند و چندان بگذارند که سنگ و خاکی که بلا جورد  
مخلوط باشد رسوب کند و لا جورد و طفول باید پس لا جورد  
از روی آن بکینند و در این اعمال موازی ثلث لا جورد نقصان  
بدید و طریق فعل لا جورد عین بدخشی است که لا جورد بدخوف  
سحوف مخول بزده تخم مرغ خمیر کنند و سخت بمالند و اندک  
از آن آب گرم بر آن می ریزند تا مانند سورد اعل شود بعد از  
آن ساعتی بگذارند لا جورد رسوب کند و آب را از او در ظرف  
دگر کنند و باز آب گرم را بر آن ریزند و بدست بمالند  
سه چهار نوبت بدین دستور عمل کنند و آبها را در ظرفی جمع  
کنند تا لا جوردی که در او باشد رسوب کند بعد از آن لا جورد رسوب  
کرده را بکینند و سه نوبت عمل مذکور اعاده کنند بعد از آن آب

از سر آن بریزند که لا جورد رسوب مفسول بوده  
**باب هفتم** در بسد و مرجان جمعی بر است که  
بسد فارسی مرجانست و جمود بر است که بسد اصل شجر است  
که من بود خواهد شد و مرجان نوع آن **فصل اول**  
در صفات آن مرجان چهار نوع است سرخ و سفید و  
سياه و تیره فام و جمیع اقسام مادام که در نقاب آب دریا  
کشیده باشند نرم اندام و سفید فام اند و چون از دریا  
استخراج نمایند و هوا در ایشان تاثیر کند سبب و سحر کنند  
و بحسب استعدادات متفاوت رنگها مختلف پیدا کنند و  
بعضی مردمان بر آنند که انواع مرجان در دریا صلب و مختلف  
الالوانند و گاه باشد که مرجان باشد استخوان محو ف بود  
و قطعه کپس فلان از عققها خالی باشد و گاه باشد که قصه او  
منسوی نباشد بلکه برودرشی بود و چون مرجان شجر است  
که بعد از استخراج متجز میشود جمعی بر آنند که کنون آن من  
عالی الحاد و البناء است و گاه باشد که میا مرجان و اشباه



اشتباه واقع میشود و نمیزمرجان از ایشان بآست که از  
 مرجان بوی کبابی در بای میاید و از ایشان نمی آید اگر  
 مرجان در میان روغن زیت انداخته خوش رنگ و  
 صفا شود و حسن و بها آن بفراید و اگر در شکر انداختند  
 نرم اندام و سفید غام گردد و چون بسیار بکنارند یک  
 او را انحلال یابد و آن مرجان دسنة دارد و امثال آن میباشند  
 و در بلاد دهند و خطا و غرت و بها دارد و اکثر زیور تیان  
 و بت رویان از مرجان میکشند از بیغاشی مرویست که  
 مجرة از مرجان در غایت حره و صفا دیدم که طول آن شری  
 و نصف شری بود و هر یک از عرض و عمق آن موازی  
 آنکشت بود **فصل دوم** در کان مرجان و  
 کفین استخراج آن در نواحی افریقیه در بای بییدا لارجا  
 واقعست که از تلام امواج ماهیان در شیب آن کمان  
 اطمینان و مرغان بر فراز آن مجال طیران نیست **شعر**  
 ازین شود بد طبی پس تر شود **و** بیادش همه کس چن در بار

۱۵  
 من اجش چون زمانه سغله پرور **و** کس در شیب ما خاشاک برش  
 جوهر رویان عذار آبدارش **و** از آن روح سنان کنارش  
 و در محلی از بحر مذکور که از امرسی الحوز خوانند شجر مرجان  
 چون خط عارض کل خان در آب میروید و مادام که شجر  
 مذکور در میان آب دریاست مانند قلوب کفار **و** انام  
 و عسل الاکنسار است و بواسطه عسل اکسار در استخراج  
 زحمت بسیار میکشند و کشتی از مصادمه آن شکسته میشود  
 و شجر مرجان هم در بحر فزک هم میباشند لیکن بواسطه آنکه  
 دریا بر تپه عمیقست که غواصان او هام از اندون آن  
 برون شد نمیتوانند کرد و اکثر عقل جذا که در او فوی  
 دود بقعر آن نمیتواند رسند استخراج مرجان از انجام  
 میکند و از برای استخراج مرجان دای بسیار استوار  
 کرده اند و از اطراف آن کندها رصا ص و بخت اندیش  
 موضعی شجر مرجانست دام مذکور در آب میافکند تا در  
 فرومی رود و بر روی شجر مذکور میافتد بعد از آن بندی



که بردام بسته اند می کرانند تا دام بر شاخها شجر میسپید  
 و مردمان قوی هیکل بیالامیکشند تا بندی در آن بادا  
 بیالامیاید پس بسد از مرجان جدا میکنند و مرجان از  
 عقدها که بر دست بند بند مینمایند و بر سوهان مینمایند  
 و سباده سوده جلا دهند و اگر سخی دهند بقول دستنی  
 بوم سودا می کنند **فصل سیوم** در تمیز انواع  
 و قیمت آن بهترین انواع مرجان مرجان شدید الحمره  
 کبیر الحمره اسریج الاکنسار منوی الفصیه است که از عقده  
 و کویف خالی بود و قیمت بک رطل مرجان خام یعنی مرجان  
 نازشیدم جلا ندادده در افنقیه از پنج دینار تا هفت  
 دینار و زر سبیکه مغربست که هر دیناری از آن با اصطلاح  
 ده درم سکه است که عبارت از پنج درم ناصربست و  
 جنانست که مرجان خام از افنقیه با سکن در تیر عظمی  
 و در اسکندرین آرمی تراشند و جلا می دهند و بها آن  
 بعد از سخت و جلا بحسب جوده و در داری لون و کبر و

حجم و کثرت و قلت جلا ضعف قیمت مرجان خام تا اضعاف  
 آنست **فصل چهارم** در خاصیت آن مرجان در  
 اولی بارد و در درجه ثانیه یا لبثست اگر بر اطفال بنزد  
 از عین الکمال محی باشد و اگر مصروع یا خردنگاه دار دفع  
 بود و اگر از کردن پا و نیزند جمیع امراض معدی را بشان  
 زمره ذبابی سودمند بود و کثرت نظر بر جان بقوی بر نصرت  
 و مرجان از ادویه قلبیه است ضعف قلب و خفقان را  
 سود دارد و نفث دم و ورم طحال و ریش امعا و عروق  
 را نافع بود و اگر نیم درم مرجان سوده بمسنوم دهند سوخ  
 دارد و اگر بر جان محرق دندان بشویند رنگ دندان  
 از آله کند و دندان را جلا دهد و لثه را بقوی نماید و طریق  
 احراق مرجان آنست که آنرا در ظرفی جدید خرفی دهند و  
 آن بگل استوار کنند و موازی یک شب در تنوری گرم بگذارند  
 بعد از آن بیرون آرند و بر حسب حاجه استعمال کنند  
**باب هشده** در ریش و آنرا ایشم و نصبت



گویند و بعضی تخصیص یشب سفید میکنند و تخصیص یشب  
 به سبز و سیاه **فصل اول** در صفات آن  
 یشب پنج نوعست سفید روشن و سفید زرد فام و  
 سبز زردی و سبز سیاه فام و سیاه شفاف مانند شبنم  
 و ازرق خاکستر فام و آن یشب صحن و کاسه و اکثرین  
 و کمترین و امثال این میباشند و در بلاد چین جوهری  
 شبه یشب میسازند و نیز میان ایشان بآنست که آن یشب  
 معدنی بوی دود می آید بخلاف یشب مصنوع و اگر ظرفی  
 بپوشی شکسته شود جمعی که شبه یشب میسازند نوعی اصلاح آن  
 میکنند که نیز میان قطعه مصنوع و باقی نیست الا بآنکه  
 طراوت و مایه مصنوع کمتر بود و یشب از منسوبات  
 نمر است **فصل دوم** در کان و کیفیت کون آن  
 در ولایت چین دور رودخانه هست یکی را آن قاش گویند  
 و از آن یشب سفید خیزد و دیگری را قه قاش خوانند و از  
 آن یشب سیاه مستخرج شود و معروف بجانست که قطعه

کپن از آن سلطان و قطعهها صغیر از آن عاملان باشد و  
 در حدود کاشغر و نواحی چین و کرمان کان بعضی انواع آن  
 هست و یشب حجری فضیلت که ماده او رو بسوی صوف  
 نقره دارد و پیش از آنکه کسوه نقره کی بواسطه زیاده  
 و نقصان کیفیات لباس یشب میپوشد **فصل سوم**  
 در تمیز انواع و قیمت آن بهترین اقسام یشب سفید زرد  
 فامست که رنگ او مشابیه عاج کهنه باشد و خاتم از آن کا  
 پیش چهار درهم ناصری و از اقسام دیگر موازی نصف در  
 می ارزند و قیمت یشب مصنوع تعیین نموده اند ■  
**فصل چهارم** در خاصیت آن اگر یشب معدنی  
 را از کردن بیاورند چنانچه بر این معدن بود امراض معدنی  
 را از آنکه کند وقوع هضم را تقوی نماید و صحت معدن را  
 محافظت کند و حامل آن از صاعقه و احتلام محمی ماند و در  
 نظر مردمان عزیز باشد و بعضی بر آنند که اگر قطعه یشب  
 در کتف قلعده که نزول صاعقه در آنجا معروف باشد نهند



من بعد صاعقه در آن قلعه نازل نشود **باب**

**نوزدهم در بلور فصل اول** در صفات آن

بلور از سایر جواهرالطف و اصنی و اشفت و از غایه لطافت و صفوحه گانکه هوای صافست و بواسطه آنکه بسیار است عزت بسیار ندارد و بلور نوعست سفید صافی و تیره مایل نزدی که آنرا یم بلور گویند و بلور مانند آئینه تواند گذاخت و چون بگذارد رنگ پذیر شود و این هنگام از او شباهت زمره و لعل و یاقوت توان ساخت و شاید که در بلور شبه سقی باشد که آنرا تشعیر خوانند از بقیه پس اسحق کندی مر و بست که از معادن بلور قطعهها کسر الحکم کثیر الوزن مستحق میشود که بحسب وزن کاپش صند باشد و از آن آلات مجلس و غیر آن مانند حقه و صندوق و حزمه می تراشند از تیغاشی مر و بست که در زمان ویت ناجری از افریقیه قبه از دو قطعه بلور که چهار نفر در آن توانستندی نشست تحفه مجلس سلطان مغرب ساخت و

هم از او روایت کرده اند که در مجلس پادشاه افریقیه خواجه از یک قطعه بلور دیدم که اندرون اجزاء آن حتی ناخن محوف بود چنانچه اگر شراب در آن ریختی مشاهده می کردی که باندرون ناخن میرود و حکایت کرده اند که در خانه ملک عزمه چهار حزمه بلور بود که در هر یکی موازی دوزاویه آب میسجید و گویند که سلطان خرب فرس و جبار و پادشاه از بلور ساخته بود خواجه ابوریحان از حکاکان روایت کرده که گاه گاه در میان بلور سنگ و جوب و اشباه آنها می باشد و گویند که دو قطعه بلور دیدم که در میان یکی یک سبزی و در میان دیگری قدی منیل الطیب بود **فصل**  
**دوم** در کان بلور و کیفیت بکون آن کان مشهور بلور در هفت مکان نشان میدهند هندستان و ترکستان و فرنگستان و عربستان و حدود چین و نواحی ارضی <sup>اقصی</sup> مغرب بلور عربی محفوف سنگست و بلور مغربی قلا از تشعیر خالی باشد و بلور ارضی تیره و زرد رنگ بود از



از بلیناس مرویست که بلور حجری با قوی بود قوی الکوئیت  
 جناحه فضه فلزی ذهبی پورته الکوئیت و بعضی <sup>کند</sup>  
 که سفیدی بلور بسبب کثرت رطوبت است و از این  
 او در آتش از ملجئه ناشی میشود و کثرت لطافت و صفا  
 او از قلت مکاثف اجزا میخیزد و قلت مکاثف اجزا او  
 بسبب ضعف سوسست که عقدا و نموده **فصل**  
**سیوم** در تمیز انواع و قیمت آن بعضی جوهریان حج  
 بلور هندی بر بلور عربی می نمایند و بعضی ترجیح عربی بر  
 هندی و از این اقسام با اتفاق بلورار نیست که انواریم  
 بلور گویند و عیب کبر بلور تشعیر است و قیمت بلور بحسب  
 کبر و صغر حجم متفاوت است مثلا طرینه که موازی <sup>طلی</sup>  
 طعام گنجاند و بهالم از معایب باشد کاپش سه دینار <sup>مصری</sup>  
 میارزد **فصل چهارم** در خاصیه آن کسی که  
 بلور باخود نگاه دارد از درد دندان و خواب پریشان <sup>دیدن</sup>  
 در امان باشد و اگر قطعه بلور مدور صافی یا شیشه پر آب

برابر قوس افتاب ندارند و در موضعی که عکس بلور یا شیشه  
 بر آنجا افتد پاره پنبه یا خرقة پاره بنهند و زمانی بگذارد  
 مشکل گردد و این صفت مخصوص بلور و شیشه پر آب نیست  
 بلکه جسم صقیل شفاف اگر چه قطعه پنج باشد همین حکم  
 دارد و اگر بلور در دهان گیرند تشنگی بشانند و اگر  
 بشایند و بر یاقوت یا بر لعل یا بر زمرد بمالند زمانی بگذارد  
 شفاف و پر طراوت گردد **باب پنجم**  
 در جهت **فصل اول** در صفات آن جهت  
 سنگیست که بر آن جاذبه بود بسیار قوی و قرح آن  
 چهار نوع است نوع اوله را کل واحد از ورید و سماویه  
 شدید است و نوع دوم را ورید شدیدی و سماویه <sup>ضعیف</sup>  
 و نوع سوم عکس نوع دوم و نوع چهارم عکس نوع <sup>اولست</sup>  
 و اعراب جهت را بسیار عزیز میدارند و بان ترین آن  
 می نمایند و جهت از منسوبت من پنج است **فصل**  
**دوم** در کان و کیفیت مکنون آن کان جهت در نواحی



فرید صفاست که از اینجا تا مدینه طیبه مصطفی صلی  
 الله علیه وعلی آله و سلم موازی سه روز راه باشد و  
 حجر حدید است **فصل سیوم** در تمیز انواع  
 و قیمت آن نوع اول از دوم و دوم از سوم و سوم  
 از چهارم احسن و اتمن است و قطعه جنت از نوع  
 اول که موازی در می باشد چهار پنج درم ناصری می آید  
**فصل چهارم** در خاصیت آن کنی که جنت  
 خود دارد و لبر شود و از چشم زخم می ماند و اگر در شب  
 بالین نهد خواب پریشان نریند و اگر سبکی انجام جمعی  
 بنوشند مستی نیاورد و اگر جام جمعی نباشد و قطعه جنت  
 جنت در جام سبکی نماند و همین خاصیت بخشد **خانه**  
 در اجار سوه و مسجوا هر یک **فصل اول**  
 در شرح که از اشق خوانند و آن سبکی بسیار تند باد و از  
 سریع الاکنس است که اشیا را در رویم با بدجائی  
 در آینه و شوق و توبه است هندی و فارسی هندی

نکته

فارسی بهتر است و شغالی از آن موازی در می ناصری  
 می آید و شوق در درجه اول باردیاس است و اکثر  
 نظر بوی نفوذ بر می کند و در بسیاری از امراض چشم  
 مستعمل است و حجر صاب است که از مشروبات زحل است  
**فصل دوم** در خاهن و از اجزای ضرب و حجر  
 خار نیز گویند خاهن حجر است در غایت صلابت که جن  
 بالمان سودا رخ نشود و چنانکه او را شکند شاخ شاخ  
 شود چون خاهن بر سنگ صلابه بسیار آید آبی سرخ از  
 آن بیرون آید و رطوبتی از احسن انواع آن که سیاه است  
 بخرم در دار العیاء مصرف می ناصری می خرد و کان آن  
 در نواحی کر که است اگر خاهن سوده را با آب بپاشانند  
 شراب کهنه دفع کند و اگر بواسطه اکثر شراب جگر کرم  
 شود و فدی خاهن آب بپاشند و پاشانند حرارت  
 بقی و اسهال منفع گردد و مزاج خاهن بارد و طبع <sup>قان</sup> سرد  
 و سنگ جگر را سودمند بود و خاهن حجر حدید است که



نخل بر و مستقر لیست **فصل سوم** در طلق  
 طلق دو نوع است هوای و معدنی ماده هوای از هوا  
 مانند شبنم نازل میشود و چون بر زمین رسد بخار میگردد  
 و از آن طبقه طلق کون میباید باز مقداری در کوزا نازل میشود  
 و بر طبقه اول می نشیند و از آن طبقه دکن کون می پذیرد  
 و بدین طریق مقدار صغیر طلق کبیر میشود و اکسیر بان  
 این نوع را از غایت طراوت و درختندگی ستاره زمین  
 گویند و از این کالای علی سازند که تمیز آن از کالای صدف  
 بشمارد شواهد بود و بعضی مرققان در تمیز میان ایشان  
 گفته اند که در علی مانند جاب بر بالای آب می ایستند  
 و در صدف بسان سابر جواهر در آب فرو میرود و چون  
 در طلق اجزای آهینه بر منقعه جانحه در ذایات هست  
 نیست بسان ذایات با آتش مناب می شود و چون آتش  
 بر اجزای آهینه غادر بلکه اصل آن آب صرفت بسان حر  
 نمی توان شایند و این قسم از طلق آتش نمیشود و نکلس

نی باید بلکه اگر حل نمایند و در اعضا بمالد اعضا هم نسوزد  
 و کان آن در محال بسیار واقعت لکن انچه در جزیر  
 قرص کون پذیرد اعلی و احسن است و طلق کافی در  
 کان زمره و غیر آن می باشد و کلا واحد از نوعی طلق  
 بهادی نمی توان کوفت و بمطرقه جدید نمی توان سنگست  
 طریق حل طلق آنست که پارها را با طلق را با با قلا حندان  
 بجوشانند که با قلا همراه شود بعد از آن در پان کر همگفت  
 کنند و بارها طلق بارین ها سنگ در دست بمالند  
 و مکرر میکنند تا طلق ریزه میشود و مانند شیر از  
 کر بائن بیرون می آید و اگر طلق محلول با قندی صمغ و عفران  
 پاشند و خط با آن بنویسند چون خشک شود با آب  
 ماند و اگر بی زعفران بنویسند مانند نقره بود و مزاج  
 طلق در درجه اول بارد و در درجه ثانیه بایست اگر  
 طلق محلول پاشند منع سیلان خون نماید و مثانه را نا  
 بود و اگر با شراب پاشند با سموم معاوت نماید



**فصل چهارم در حجر مطر سنگی رخ**  
 الحک است و در حجم تخم مرغی کبک که میان ترکان معروف  
 و مشهور و مسی است و آن سه نوع است سفید مایل به  
 که بر و نقطه ها سرخ و سفید صافی باشد و احمر تیره فام با  
 ابلق فام و مرکب از رنگها مختلف و در معدن آن خلقت  
 بعضی براتند که جری کانیست و کان آن در اقصاء <sup>واقبت</sup> خطا  
 و بعضی دیگر براتند که جری حیوانیست و در جوف <sup>انواع</sup> بعضی  
 خنازیر کون می باید و جمعی براتند که در مرز چین مرغابی  
 سرخ بال کبیر الجشه هست که آنرا سرخ آب گویند و هنگام  
 ربیع در محلی که آب تنک باشد لانه میکند در موسم صیف  
 که آب از حوالی لانه سرخ آب و می افتد شیب لانه او  
 را موازی دوزراع میکنند و حجر مطر استخراج میکنند و  
 جمهور ترکان متفق اند بر آن که در هر موسم که حجر مطر <sup>استعمال</sup>  
 کنند در موضعی که قرب استعمال باشد باران به بارد و خلا  
 کرده اند که سنگ سرما و برف و تکرر حجر مطر است بانه

جمعی براتند که هر یکی را سنگی ذکر هست و بعضی گفته اند  
 که سنگ همه حجر مطر است لیکن اگر در استعمال یا بیشتر این  
 حجر در بک محل استعمال کنند تا اثر آن اقوی بود و برف  
 و تکرر و سرما پیدا شود و اگر بک استعمال کنند اثر  
 آن منحصر در باران باشد و در طریق استعمال آن هم خلافت  
 بعضی براتند که حجر مطر در میان آب باید نهاد که از محلی  
 حلق بیاورند و بعضی ذکر براتند که جمعی مخصوص از ترکان  
 بر کیفیت استعمال آن واقفند و چون تعلیم دیگران نمی نمایند  
 دیگران بر آن اطلاع ندارند و نیفاسی از بعض اهل اعراض  
 روایت کرده که در معسکی سلطان محمد خوارزم شاه در موسم  
 تابستان پری از ترکستان استعمال این طریق که در میان  
 خن گاهی سر کشاده طاسی پر آب نهاد و در قصبه رادربن  
 و بسیار طاس گرد نمود و قصبی ذکر در بالا آنها استوار کرد  
 و ماری بر بک سنگ باران از قصبه فوقانی حلق آویخت  
 جناخه از سرما طاس آب موازی دوزراع بود بعد از

آن دو قطعه حجر مطر در میان طاس آب نهاد و بعد از خطه  
پرون آورد و در یکدیگر شاید و هر یکی را بجای انداخت  
باز سنگها را بکیفیه مذکوره در آب نهاد و پرون آورد تا  
هفت نوبت این عمل مکرر کرد بعد از آن مقداری آب از  
طاس سند و باطراف باشد و پرمز کور در اثناء این عمل  
سر برهنه و مو کشاده و عصبان بود و تخی جز آهسته می گفت  
در کاپش دو ساعت این عمل تمام کرد بعد از آن ابری تند  
برآمد و باران باریدن گرفت و هم از راوی مذکور زرا  
کرده که پرمستعمل حجر مطر گفت که هو نوبت که مستعمل استعمال  
آن میشود مراقب صافی مالی باقی می از قبل فرزند با خویش و  
پیوند پیش می آید و همیشه فقیر و وام دارم از ثقات  
مرویشیت که شاه خوار ز شاه در اثناء تابستان متوجه  
نرگستان شد چون به نزدیکی انجا رسید برف و باران  
سرمه بر تبه استیلا یافت که نزدیک شد که اکثر لشکر  
هلاک شوند چون موسم باران بنو سلطان دانست که برف

و باران و سرما نتیجه استعمال حجر مذکور است جمعی را در طلب  
استعلام بگو می که نزدیک لشکرگاه بود و فساد و تخلف  
دیدند که بعمل مذکور مشغول بودند ایشان را بمشکرگاه  
آوردند و در قطعه نم سباه پیچیدند و زنده در خاک  
دفن کردند در ساعت هوا انجم یافت و برف و باران  
و سرما انقطاع پذیرفت و دستور جفاست که اگر خواهند  
که آثار حجر مطر منقطع شود و دشت بر مستعمل آن پیانند  
و قضا هلاک او کنند او را بدین طریق هلاک کردند و  
جوری دگر هست که قدم از اخر مهر گفته اند و نزد جمیع  
مردم بسنک نکر مشهور است و اگر از از محلی بلند  
بیا ویزند در آن نواحی نکر نبارد و از برای محافظت  
زراعت و ثمار از استعمال کنند **فصل پنجم**  
دوسنک عقاب و آن سنکست که چون از اینجا تدا  
اندون آن آوازی نرم بگوش رسد جناحه کو یا جری  
در میان آن پیچید و چون بشکند در میان آن چری شود



وهرپان رامین صفت بود اگر ز نان خامله سنگ عفا  
باحق نگاه دارند وضع حل برایشان آسان شود و از  
ثقات مرویست که عقاب بدشواری پشه می نهد چنانچه  
در زمان پشه نهادن ناله او میشنوند پس عقاب این سنگ  
باشیان می آورد تا در پشه نهادن رحمت بسیار نکشد و  
مردمان از آذایشان عقاب می بایند **فصل ششم**  
در حجر پنهان و آن سنگیست منقوش سخی و زردی که از  
غایه محکم جن بالماس سودا خ شوان کرد و اگر از آب بایند  
سوده آب سرخ بود مانند سوده خم آهن و کان حجر پنهان  
در حدود سیستان است و جمعی بر آنست که حجر پنهان سنگی  
سیاه دور خ داشت که چون بجان خطاف را بن عفران  
زرد کند خطاف این سنگ را بجهت از آله زردی از بجان  
باشیان آورد و بعد از آن سخن از جن و مندان پنهان نیست اگر  
صاحب پنهان گاه گاه در سنگ مذکور نگاه کند یا با خود  
نگاه دارد یا سوره آن با آب یا شامد بسیار شود و مند بود

**فصل هفتم** در حجر باعض الخ و حجر جاذب الخ  
حجر باعض الخ را کوزک گویند و آن سنگیست که چون دریا  
سکه اندازند در سکه قرار نگیرد و بیرون جهد و اگر سق  
آن در چشم کشند سفیدی عارضی را از آله کند و بختم بان  
از چشم زخم ایمنی بخشد و کان آن در مغرب بنی است و  
حجر جاذب الخ سنگیست که چون نزدیک سکه بند سکه  
جوش آید و در آن سنگ آویزد و بکون آن در حدود  
هندستانست **فصل هشتم** در حجر ذیت و آن  
سنگیست که چون آب بر وزنند آتش از او برافزورد  
چون روغن زیت بر وزنند آتش منطفی شود و کزنندگان  
از آن کزیران باشند و کان آن معلوم نیست **فصل**  
**نهم** در حجر الیهود و آن سنگیست براق درخشان دریا  
که مادام که سرد رنقاب آب دریا کشیده باشد نرم اندام  
بود و چون بیرون آرند و هوادر آن تابش کند مسکب شود  
و حجر الیهود سه قسم است قسمی مستدیر در حجم جوزی

و قسمی مستطیل در حجم زیتونی کبیر و قسمی عرضانی که بحسب  
 حجم کاپش اساس و در بالا و پهنای آنها خطها سیاه کشید  
 باشد و گاه باشد که از تقاطع خطها صورتها پیدا شود و  
 جمیع اقسام معد را بغایت مضروب و متناظر را بنیاز نافع باشد  
 و چون از معد باز دارند **فصل دهم** در حجر  
 لبنی و آن سنگی خاکستر رنگ شیرین طعم است که سوده آن  
 بسان شیر بود اگر حجر لبنی سوده در ظرفی از ارزیندیند و از  
 اینجا در چشم کشند حرارت و خارش چشم تسکین کند و منع  
 رباحان سر و چشم بنماید و ورمها و حار را نافع بود و در  
 امرا و رام را ساکن گرداند **فصل یازدهم** در حجر  
 الفار و آن سنگی سیاه است که از وی بوی موش می آید که کان  
 از آن کزیزان باشند و مصروع را نافع بود **فصل**  
**دوازدهم** در حجر الدم که از اشادنج کوبند و آن سنگی  
 است که سوده آن بزرگ خون باشد و شادنج دو قسمت در  
 قشنی پاره ها خرد بسان ارزن در یکدگر بسته است و این

رها

قسم را جادوسی کوبند و در قشنی دگر پاره ها بزرگتر از پاره  
 قسم اول یکدگر پیوسته است و این قسم را عدس خوانند  
 و شادنج عدسی که اجزاء او بر سرعت از یکدگر جدا شود و  
 خاکر ناکر باشد احسن و اعلی بود و شادنج کرم خشک  
 و لطافت آینه بصر را جلاد دهد و جریان منی بجز اختیاری  
 حیض را باز دارد و در شباف اسمر و احضر بقوه بصر کند و  
 اگر شادنج سوده بر یکم زاید باشند زیادتیی از الله نماید  
 و ریشها کهنه را نافع بود **فصل سیزدهم**  
 در حجر قرمز که عرب آنرا بزاق الفس کوبند و آن سنگیست که  
 بر آن نقطه هست که آن نقطه بغز و ن ماه می افتد و  
 بکاستن آن میکاهد اگر حجر قرمز بر شجر کم بریندند بار آورش  
 و اگر در هنگام فرودن ماه بر مصروع بندند شفا یابد و اگر  
 زن عقیم با خون نگاه دارد آبتن شود **فصل**  
**چهاردهم** در حجر ذوالوان و آن سنگیست که مردم بر  
 زنگی نمایند و از آن مبلع و کنند کان کزیزان باشد



**فصل پانجم** در حجر النوم و حجر القظه حجر النوم  
 سنگیست در غایت سرخی و لمعان که در شهر تارک ماست  
 آتش درخشان باشد اگر قطعه حجر النوم که وزن آن  
 موازی درمی بود از کسی که در خواب باشد بیاورند یا  
 در شیب بالش وی نهند تا سنگ مذکور از او دور نکند  
 پیدار نشود و حجر القظه سنگی خاک رنگ شیهه فام  
 اندام است که بحسب وزن موازی اسرب باشد اگر کسی  
 درمی از این سنگ با خود نگاه دارد او را خواب نیاید و  
 از بی خوابی منالم نشود و اگر از اصابه بکشد و جبهه  
 سازند و هشت جبهه بخنوم دهند شفا یابد و  
**فصل شانزدهم** در حجر متقال و آن سنگی زرد و سفید است  
 که در دریای مغرب بکونی می یابد و موج دریا از این کنار  
 می اندازد اگر مقدار آنی حجر متقال صلابه کند و صاحب  
 ریک مثانه دهند شفا یابد و فرجان شود و قطعه حجر متقال  
 که وزن آن یک مثقال بود جبهه بکینی آنکس برین یک مثقال

طلاها کنند **فصل هفدهم** در یاقوتینا  
 که از اسنک روشنایی گویند و آن چند نوعست یاقوتینا  
 ذهبی و آن حجریت که چنان نماید که زرد در آن مالدیده  
 و چون آن را بشکند اندون آن همچنان نماید و کان آن  
 در اصفهانست و نوعی از آن که از ابریه گویند لعل را  
 جلاد دهند و مار رقتینا قوی و آن حجریت مشایر نقر  
 که کان آن در حدود بدخشانست و مار رقتینا نحاسی و  
 آن حجری مشایر نحاسست و مار رقتینا حدیدی و آن حجر  
 مشایر حدید است اگر مار رقتینا سوده با سره مزج نمایند  
 و در چشم کشند نور چشم بفراید و اصوله مشم حکم کند و  
 مژه را از سقوط نگاه دارد و چون مار رقتینا بر سر که  
 بپایند و بر عضوی که سفیدی بر آن طاری باشد طلا  
 کنند سفیدی عارضی از آنکه کند و عضو بزرگ خود باز  
**فصل هجدهم** در یاقوتینا و آن سنگیست که  
 ابکینه کران و کاشه کران استعمال کنند و بحسب حجم منقسم

میشود بدو قسم قسمی سیاه بسان خاک ریز بود و در آن  
پارها روشن درخشان باشد و قسمی دیگر قطعهها کپس  
بود که در میان آنها جسمها روشن مرآت آسا باشد و بحسب  
رنگ سه قسمت سیاه فام و زرد فام و سرخ فام زرد فام  
بهترین اقسام است و مخفیست با ما رقیبش است و  
اختصاص بخواص دیگر دارد مثل آنکه تنقیه معدوم و مثانه  
میکند **فصل نوزدهم** در سر و قوتیاسر  
سنگی سیاق براف ثقیل غنی شفافست و بحسب مکان نگون  
منقسم میشود با صفهائی و هروی و زالی و جرجانی و کزانی  
سرهمه اصفهائی بهترین اقسامست و تو بر تو سنگ سفید  
باوی آمیخته است بعد از اصفهائی هروی بعد از هروی زالی  
بعد از زالی جرجانی و سرهمه کرمائی کترین اقسامست  
اصفهائی بریق و لمعان و از آن دارد و سرهمه عین اصفهائی  
را بریق و لمعانی چندان نیست اگر سرهمه نرم سوده در چشم  
کشند چشم سیاه گرداند و صحت آن نگاه دارد و روشنایی

را نقوی کند و قوتیاسر پنج قسم است قوتیای کرمائی و قوتیای  
قدی و قوتیای هندی که از قوتیای دیگر کوبند و قوتیای  
سفید صافی بسان نمک و قوتیای زرد رنگ قوتیای کزانی  
بخلاف سایر اقسام قوتیای صناعتیست که از قوتیای  
مصعد و قوتیای ماند و کوبند و در نواحی کرمائی تحصیل  
آن باین طریق میباشد که تنوری مانند شالون بسیار  
و از شیب تا بالا بچرخانند و این در دیوار آن نصب میکنند  
سنگ قوتیایر در کاهچه تنور مینهند و آتشی قوی میافروزند  
بخاری غلیظ از سوختن سنگ قوتیاسر تصاعد میشود و ب  
میخها مینشینند و آن بخار که قوتیای مصعد بخار از آنست  
سه قسم است قسمی بر میخهای نشینند و این قسم اخف و اعلی  
بود و نفع آن در درویش چشم اطهر و اجلی باشد و قسمی بر  
بر میانه میخها مینشینند و این قسم میانه بود و قسمی بر پایین  
میخها مینشینند و این قسم اغلظ و ادنی باشد و کاز قوتیای  
قدی و ادنیست که در خلال جبال قد از تربت عرب و



و آن توتای شفافست که مشابه تمام با صابون و به دارد  
 و توتای هندی در اطراف دریای هند اکنون می باشد و بواسطه  
 موج دریا بکنارهای افتد و توتای نمک رنگ الطف  
 و اها اقسام توتیاست و بعضی برانند که توتای هندی  
 نمک رنگ است جمیع اقسام توتیا چشم را نافع بود و اگر  
 سوده توتیا بر بغل یا بشند یا توتای آب سای را بر بغل طلا  
 کنند بوی بغل از آله کند و اگر توتیا با مس مزج نمایند مس  
 زرد کرد اند چنانچه در خانه مقاله ثانیه خواهد آمد و  
 توتیا در صناعت اکسیر استعمال میکنند **فصل بیستم**  
 در نسبت بعض جواهر با بعضی خواص اهورجان نسبت  
 بعض جواهر با بعضی انجان کرده و از مشارالیه روایت کرده اند  
 اگر چه در روایت خلاف هست که مقداری معین که آنست  
 از یاقوت کبود شغالی بود از یاقوت احمر پنج دانگ و  
 تسو و از لعل پنج دانگ و تسوی نیم و از زمره چهار دانگ  
 و تسوی و از فیروزه و لاجورد چهار دانگ و سر و از مر

چهار دانگ و از عقیق و مرجان چهار دانگ کم جوی  
 از جزع و بلور چهار دانگ کم دو جو باشد و طریق آزمایش  
 جم جواهر آنست که طریقه بر آب کنند و یک یک جواهر  
 در آب اندازند آن مقدار آب که بواسطه هر جوهری از  
 ظرف بیرون آید بدل آن جوهر بوده و الله اعلم بالصواب  
**مقاله دوم در فلزات باب اول**  
 در زر و از طلا نیز گویند **فصل اول** در صفات  
 آن طلا فلزی نرم اندام خوش طعم طیب الرائحه کرانند  
 قریب با عنده است از خرد شدن پنهان نیست که فروغ و  
 صفا طلا از هو و زردی رنگ از آتش و کرائی سنگ وی از  
 خاک و زری جوهر وی از آبست و هیچ کدام از ارکان اربعه  
 تخریب ترکیب او نتوانند کرد چه زربا آتش نسوزد و در خاک  
 پیوستد و تغییر پذیرد و از وقوف در آب رنگ او خراب  
 نشود و رنگ کمیده بخلاف سایر فلزات و آن زر که بجای  
 دگر نیامخته باشد از اخالص خوانند و اگر آمیخته باشد غیر خالص

وزدی که کداز با آتش نکرده باشد یعنی کداز نیافته باشد  
 از آتش او کویند و اگر کداز یافته باشد عین شای و اگر باز  
 جنبی دگر پامیزد با آتش نمیزد مخالف از آن توان کرد و گاه گاه  
 میان زر و اشباه آن که اکثرا باین می سازند اشتباه می افتد و  
 نمیزد از ایشان بدو طریق توان کرد یکی آنکه زر خالص  
 خلاص صحیح البهار پرون آید و اشباه در خلاص تباه شوند  
 دوم آنکه زر در زینق فرو رده و در زیر آن قرار گیرد و اشباه  
 در زینق فرو نروند و بر زیر آن بایستند و اگر در میان  
 با قدری نقره پامیزند سفید فام شود و اگر با نجاس پامیزد  
 سیاه فام گردد و اگر با اسرب و هم داشتند پامیزند متعجب  
 شود از بعضی مجربان مرویست که اگر فضله موش در زینق<sup>مناب</sup>  
 اندازند بسان تراب ریزم شود و اگر فضله کرب در آن  
 فکند بمصلاح باز آید اگر اندکی مار قشیشا باز بکدازند  
 زر سکن دار شود و اگر قدری دهنه ابروی سوخته بروی آن  
 کتد سکن آن برود و اگر مقداری کبریت در زد کداخته<sup>ند</sup>

و قریب بیک شاعری شریفته پوشند زر بزم انام و سرخ  
 فام شود و گاه گاه بر روی سپکه زر خالص جرمی اصغ  
 پیدا شود که گاه مانند پرتاوس درخشنده و گاه زنگاری  
 و گاه خاک زناکه و گاه سیاه فام نماید و بعد از چند گاه بزرگ  
 زنگاری قرار گیرد و آن جرم را اقلیمیا زخواستند که از جمله  
 ادویه تقیس عزیز الوجود است و چون نصارت و بهاطلا  
 مانند فضل و کمال عرفا در عرضه زوال و فنا نیست و در بلاد  
 کفر و اسلام تن بین بتان و بت رویان بآن میکشند نزد جمیع  
 انام کبیر الاحترام است و فضلات عبارات شتی صفات از  
 املا کرده اند چنانچه شاعر گوید **شعر**  
 وجهی سنگی صاحب عیاری **۱**، نگاری سرخ دویی که دار  
 کهی بگرفته خواب ترا سردشت **۲**، دخی سیمین بران بوده پابشت  
 کهی پرخیز راقع الظهر **۳**، عرفس نوجوان کام را مهر  
 از و خلق چهار راست هرگاه **۴**، هر کاری که رفته بوده دنیا  
 و زرا از منسوبت آفتابست **فصل دوم** در گان



آن کان زرد و قسم است کان زر خالص که در آن کان با  
 زر جشی دگر نیامیخته باشد و کان زر غیر خالص که در  
 اینجا با زر جشی دگر آمیخته بود و کان زر بسیار است <sup>نواحی</sup>  
 ابو یحییان در شرح کتاب تسامع ابقراط بیان کرده که  
 در حدود زابلستان واقعت و از استحقاق یهودی مراد است  
 که گاهی در دبار مصر هستند در موضعی که طول آن <sup>مصر</sup> **سه و**  
 آن **ل** درجه است و احمد طبیب ساوجی بر آنست که در <sup>نواحی</sup>  
 دامنان و جبال جنوبی کرمان چند کان زر غیر خالص <sup>هنگام</sup>  
 نموده و میان جمهور مردمان مشهور است که اکثر معادن  
 زرد در دبار مغرب واقعت **فصل ششم**  
 در تمیز انواع و قیمت آن طلازم اندام سرخ فام که سر <sup>حی</sup>  
 آن بسبزی زنده ترین اقسام است بعضی مدققان گفته <sup>اند</sup>  
 که رنگ طلا عالی باید که مشابه جرم آتش باشد و نرمی  
 آنرا بر روی سر و لبش امتحان کنند چه اگر بشویند بر <sup>کند</sup>  
 نرم اندام و بسندیده باشد و اگر برخلاف این باشد بر <sup>خلاف</sup>

آن بود و جدا که زر کهنه تر شود حسن و تضارت او  
 زیادت کند و چون بقوم بسیاری از اشیاء بطلایکند  
 و میان مردمان کثیرا بجزایست و اکثر مهمات ایام <sup>سط</sup>  
 آن اشطام می باید تا غایتی که زر را ناموس صغری و مکه  
 الاجناد و قاضی الحاجات گویند جابجه شاعر گوید **شعر**  
 ای ذرتوی آنکه جامع لذاتی <sup>محبوب</sup> خلاق همه اوقات  
 بی شک تو خدانه و لیکن <sup>خدا</sup> ستار عیوب و قاضی الحاجات  
 قیمت آن احتیاج به بیان ندارد لیکن زر را با انواع مختلف  
 در بلاد روان کرده اند و در ترکستان زرشان و اسکو  
 و در خطا و هندستان زر صور و صور مخصوص و در <sup>مصر</sup>  
 و ایران زمین زر منقوش با سملاتین در معاملات <sup>است</sup> جاریست  
 و در بسیاری از بلاد زر و نقره معشوش روان کرده <sup>اند</sup>  
 تا از آن بلاد بیرون نبرند **فصل چهارم**  
 در خاصیت آن طبع زر بر روایتی حار و رطب و بر روایتی معتدل  
 رطبتست دل را تقویت کند و امراض شود اوی راسد <sup>مند</sup>

بود و روح جوانی را مدد دهد و درد دل و خفقان را  
 نافع بود و اگر عضوی بزرگ داغ کنند متعفن نشود و ریم  
 نکند و زود اصلاح پذیرد و اگر بمیل زرسه در حاسه  
 بصر کشند مقویه نظر کند و سوزش چشم و دمعه را نافع  
 و اگر قدری را در دهن نگاه دارند دهن خوش بو کند و  
 شاد و در این خواص اقوی بود و بآب زر کتب نویسنده <sup>هیان</sup>  
 و نقاشان آب زر را بسیار استعمال کند **باب دوم**  
 در شیم و از آنقره نیز گویند **فصل اول** در صفات  
 آن سیم فلزی شریف نفیس قریب بزرگ است لیکن در زانندگی  
 و پابندگی برابر زر نیست چه بواسطه مزج بعضی داروها  
 با وی ناجین شود و بوزن کار بسیار در زرین خاک مانند خاک  
 کرد اما آن خاکستر را بسیم تاب سیم توان ساخت که  
 بانقره مناب قدری نمک پیا میزند سفیدی وی زیاد  
 شود و اگر قدری کبریت پیا میزند سیاهی مایل گردد و اگر  
 مقداری از زین در ورینند متفت و ریز گردد و اگر این

با وی مزج کنند در شیب مطر فیه شکسته شود و گاه باشد  
 که بر روی سیمکه شیم خالص که بگاه کدراخته باشد جوی  
 از وی شیاه مکنون یابد و آن جرم را اقلیم یا رفضی گویند و  
 از ادویه بسیار فایده است و تمیز سیم از اشباه آن بگاه  
 توان نمود و سیم از منسوبات قرانت **فصل دوم**  
 در کان آن کان نقره در اقالیم سبعة هشت و از صوب  
 مشرق در حدود ترکستان و مغولستان و از صوب  
 در ارض روم و فنکستان معادن بسیار واقع است چنانچه  
 در ارض روم سی و چند کان نشان میدهند و سیم جمع  
 معادن با اسرب آمیخته است نخست مقداری از آن انجمان  
 میکنند اگر سیمی که حاصل میشود زیادت از قیمت است  
 استخراج سیم از آن کان میکنند و اگر زیاده نباشد چنانچه در  
 معادن اکثر بلاد استخراج نمیکند و در بعضی معادن سیم در  
 خلال سنگ مکنون می یابد و سیم از آن سنگ بدو طریق جدا  
 توان کرد یکی آنکه حردهای سیم از میان بکن بکنند طریق دیگر



آنکه سنگ را خرد ساینند و بسیم آب سیم از آن جدا کنند و  
سیم فلزی ذهیبست که بواسطه استیلا بودت در طوق  
رنگ او سفید گشته **فصل سیوم** در تمیز انواع  
و قیمت آن سیم دو قسم است قسمی از قسمی دیگر سفید تر است  
و بهترین اقسام سیم سیم شدیدا لپا منجم اندامست که  
بکوفتن و کشیدن ریز نشود و سیم خالص عذیب المذاق  
وصافی آوار است بی آنکه بصورت او صم مخلوط بود و غیر  
مالمذاق و جرسی آوار است که صورت او از صم خالی نباشد و  
چون سیم میان مردمان کثیرا بخرانست و قیمت اکثر اشیا بآن  
میکنند قیمت از ممکنان پنهان نیست و پان آن فایده جدد  
ندارد و چون بسیاری از مهمات مردمان بواسطه سیم  
می یابد در شایان جناحه در شایان طلا مبالغه نموده اند

كما قال الشاعر **شعر**

لولا اخاف الله سبحانه **هـ** لقلت للفضة سبحانها

وقال آخر بالفارسية **بیت**

حاجت بجز فهار چنین هیچ نیست **هـ**

تقوید و سنی بجز از نقر هیچ نیست **هـ**

**فصل چهارم** در خاصیت آن سیم بارد و رطبت

و در مفرحات رطوبات فصلی دفع کند و فرح فزاید و اگر

سیم در دهن نگاه دارند دهن خوش بو کند و اگر باداری

چشم مزاج نماید تقویر بصر کند و بقرم محلول کتابه تقویر

توان کرد **باب سیوم** در مس که آن ابتازی

نحاس گویند **فصل اول** در صفات آن

مس سه نوع است سرخ صافی منجم اندام و سرخ زرد فام

و سرخ صلب سیاه فام و هیچ يك از فلزات زودتر

از مس گرم نشود و پیر تر از مس گرمی دهان کند از لبناس

مردیست که نحاس مؤنس طبع است قوه خود بعین میدهد

و قوه غیر قبول میکند و مطواعست که حر و عقد و تطهیر و

تکلیس می پذیرد و لووس معظم بلاد و اکثر اثاث البیت و التي

بآن الت جواهر نفیس را جلا می دهند و التي که بواسطه آن

آلت نقش کنین بلور و امثال آن میکنند از مس بسیارند و  
 مستولی بر مس زهره است و نزد جمعی زهره بشر که مس پنج  
**فصل دوم در کان مس و کیفیت تکون آن**  
 کان مس نیاوانست و معادن مشهور آن در بلاد نیست که  
 مذکور میشود و دیار بکر و روم و آذربایجان سو<sup>لس</sup> و اند  
 و شیستان ینسابور و فرنک و کمان و بعضی مرهمان باشند  
 که کان در اندلس نیست و مس مصبوع به توتیا را باغیا  
 نسبت میکنند بواسطه آنکه در سائر بلاد به نوبت مشای  
 به توتیا منج میکنند و در اندلس پنج نوبت و از این جهت  
 از آن محسوس میکنند از بلیناس مر و نیست که ماده نحاس و  
 بسوی صورت باها ذهب دارد و بواسطه مصادفت موانع  
 از لباس ذهبی مایوس شده و کسوت نحاسی قبول کرده  
**فصل ششم در تمیز اقسام و قیمت آن نحاس**  
 سرخ صافی نرم اندام بهتری اقسام است و نحاس سرخ  
 سیاه فام زیورترین اقسام و قیمت مس در بلادی که از

معادن وی بعید است مانند مصر و موانی صفت قیمت  
 او است در بلدی که بعدن قر نیست مثلاً در مصر موانی  
 جمل و هشت فلس بدی نقره میخورد و در بلاد قر به معادن  
 موانی صد فلس **فصل چهارم در خاصیت آن**  
 مس کرم و خشک است اگر مداومت نمایند بر آنکه طعام و  
 شراب خاصه ترشی از طرف مسی خوردند امراض کبار مانند  
 سرطان و داء الفیل و درد جگر و سوء المزاج طحال و امثال  
 اینها پیدا شود و اگر قدری ماست با نمک در ظرف مسین  
 کنند و سرش بپوشند یا ظرف مسین بر سر ماهی بپوشانند  
 کرم نهند تا بخار در او محسوس شود کل واحد از ایشان  
 سموم در بدن عمل کنند و اگر مس را بر سر که ترکند و در جای  
 نمک نهند رنگی بیارد که آنرا از نمک آری کوبند و از نمک آن  
 و ناخن را نافع بود و در امم محوم عقیقه را از آن کزد و  
 جراحی کهنه را اصلاح نماید و صلاح بار آورد و نحاس  
 در حرفت کاشیگری و میناگری رکنی بزرگست و در مردم



وز کار و غاش محترف در صناعت اکسیر استعمال میکنند  
 و اگر بمقتضای از غاش موانع کار چشم بکنند و کربار و  
 بر نیاید و اگر من یافته در آب فروزند مکنان از آن  
 بگریزند و اکثر نظر بآینه مسی در خانه که نور آفتاب  
 در آن خانه افتاده باشد از آله لغو کند و اگر مسی  
 مصلوب نباشد یا شامند تهوع آورد **باب**  
**چهارم** در ارزین که از این بازی قلعی گویند **فصل**  
**اول** در صفات آن ارزین از فلزات مشهور مشابه  
 نقره است که بواسطه سه صفت که در کان عارض آن شده  
 از مرتبه نقره کمی تنزل نموده رخاوت جرم و کراهت راجحه  
 و صریحند التخریک و از خرد دندان خورده دان پنهان نیست  
 که رخاوت جرم ارزین از کثرت زینتی و کراهت راجحه  
 از علت نفع و صریحند التخریک از مستبری کبریت است  
 و از جهت مستبری کبریت ارزین توده توده است و اکسیر  
 برانند که این صفات نقص دارد و بهر ازاله میتوان کرد و

این صفات زایل کرد و نقره مصنوع حاصل شود و اما  
 در مقدمه رساله تقدیم پذیرفت که تغییر و تبدل افسوس  
 در وسع عقول نیست و ارزین سه نوع است بلغاری و  
 فنکی و چینی بلغاری را بواسطه آنکه تنگ کرده اند قلعی  
 نواله خوانند و فنکی از زینتی نوم انام زرد فامند که  
 بعضی را بصورت مارا ساخته اند و بمهر سلطان فنک نشا  
 کرده اند و بعضی را در یکدیگر بسته اند و این بعضی را  
 نزد مان پایه گویند اگر ارزین در بلاد حار در آفتاب بسیار  
 بگذارند بکدازد و اما چندانکه در آفتاب بماند نسوزد  
 و از ارزین ظروف سازند و بان ظروف معی سفید کنند  
 و اگر ارزین خالص که غیر ارزین بآن نیامیخته باشد باقی  
 بگذارند و در گوی از کتان ریزند نسوزد و مشتری  
 ارزین مسئولیت **فصل دوم** در کان آن  
 کان ارزین در سه مکان واقعست شرقی مرز چین و جنوب  
 بلغار و نواحی فنک و ماده ارزین بآن ماده سیم

صورت ذهبیست و بواسطه کم پس کیفیات جدا که  
 اتصال بصورت ذهبیست نمیرسد **فصل سوم**  
 در تمیز انواع و قیمت آن بهر انواع ارزین بلغاریست که  
 از سایر انواع روشن تر و صافی تر و سفید تر است بعد از  
 آن فنکی و قیمت رطلی ارزین کاپش در معنی ناصریست  
**فصل چهارم** در خاصیت آن ارزین سرده و خشک  
 اگر صفه ارزین بر پشت بندند کس باه کند و احتلام باز  
 دارد و اگر با گوشت در دیک اندازند گوشت نه پزد و اگر  
 صفه ارزین در سر که با آب غوره مصعد دهند و جرمی که  
 بر روی آرد بر خاز بر و سرطان که بر اندام مردمان  
 می آید بمالند نافع بود و اگر ارزین مکش با روغن بر سوزن  
 طلا کنند سودمند بود و چون مکش بر عضوی طلا کنند  
 باسانی توان آن عضو بر توان کشید و راجحه آن بکافکلی  
 بنایت مصر بود و سفید قلعی خون از جراحات باز دار  
 و اگر بر محل کردن کندن دم طلا کنند نافع بود

**باب پنجم در اشرب فصل اول**

در صفات آن اشرب فلزی تین قام نرم اندام سست  
 آواز است که در کان نفیجی جندان نیافته و در معنی که ماده  
 اوست مانند دردی در شراب درشت بوده و بواسطه  
 درشتی زیق در امتقت میگرداند و بسبب تری و خامی  
 کبریت سست آواز است و گمان اشرب مانند کداز از  
 و از اشرب شکوف سرخ و مرد اسنک زرد و سفید آب  
 سفید حاصل توان چه اگر اشرب مکش را آتش بسیار  
 بدهند شکوف شود و اگر در کوره که از آگاه کوبند  
 از نقره جدا کنند اشرب مرد اسنک گردد و اگر کاوره  
 در شغل سر که هتد بر سطح آن بتدبج سفیداب بکون باید  
 جنانچه بر سطح مس زنگار بکون می باید و از اشرب مکش  
 سفید سازند که از جمله رنگهاست که نقاشان استعمال  
 میکنند و همچنانکه نقره جمیع معادن از اشرب خالی نیست  
 جمیع معادن از نقره خالی نیست اگر مقداری آهن با ضعف



آن مقدار سرمه پیا میزند و بکدازند از مجموع اسرب سفید  
 لطیف حاصل شود و اگر اسرب بکدازند و قدری نوبت  
 بآن پیا میزند کدورت اسرب ایل گردد و مانند نقره  
 و صافی و لطیف شود و زحل بر اسرب مستولیت •  
**فصل دوم** در دکان آن کان اسرب مانند  
 همان آزادگان در اکثر مواضع و اوقات و چون توتیا  
 از بخار اسرب بکون می باید که محال از کان اسرب خیزد  
**فصل سوم** در نمیز انواع و قیمت آن احسن  
 اقسام اسرب اصفهانست و نوعی که از نقره میسازند  
 و قیمت دو طل موازی در مهیت **فصل چهارم**  
 در خاصیت آن اگر صفحی اسرب بر پشت بندند شهوت  
 بنشانند و اختلام باز دارد و اگر بر ورمی بنزند که منشأ آن  
 رطوبه باشد یا آب و آب کاشنی بنمایند و بر آن طلا کنند  
 ورم تحلیل پذیرد و شکر ف از جله زنگهاست که نقاش  
 بکار می برند و در اصول مینا و مرهم هاهم مستعملست و آن

اسرب مرهمی چند میسازند که اکثر جراحت را نافع است  
 اگر سفید اسرب را بروغن بر سوختگیها طلا کنند سود  
 بود و مرد اسنک بوی اندام از آله کند و در مرهم جراحت  
 را از عفونت حمایت کند و بخشک اندازد و خورد آن  
 مهلك است اگر مرد اسنک با سفید و آهک بر عضوی  
 سفید طلا کنند مینا شود و دودی که از سوختن اسرب خیزد  
 از سموم است اگر قدری از آن در آب حل کنند و در محلی که  
 کندگان باشند پاشند کندگان بگریزند و اگر نگریند  
 هلاک شوند **باب ششم** در آهن **فصل**  
**اول** در صفات آن در مقدمه رساله بقیم پذیرفت که  
 اجزاء آتشی با ماده آهن مخلوطست و از خرد شدن آن خرد  
 دان پنهان نیست که عسرا ذات و کمودت لون و  
 آهن از اعتدال بسبب اختلاط اجزاء مذکور است آهن  
 دو قسم است نرم آهن و بولا در نرم آهن چهار نوعست و  
 آهنی سفید فام است که اصلا آب نمیگیرد و از آن آلات

اکثر صنایع میشاوند نوعی دیگر آهنیست که آب میکشد و آن تیغها و رمی و سقلابی و آلات نجاران و زرگران میشاوند و این نوع را قاطع گویند نوعی آهنی نرم تاریک دین است نوعی دیگر آهنی سفید فام نرم اندام است که تابی که این نوع در زیر صنایع تیغ دارد نوعی دیگر ندارد و از این نوع تیغها میشاوند که مانند کاغذ میتوان پیچید و فیکیان نمیکند ازند که نوع را به بلاد اسلام آرند و فولاد دو نوعست کافی که از اشاوران گویند و عملی که از نرم آهن با بعضی ادویه حریفه سازند و گاه باشد که فولاد ریش کنند و در نرم آهن کدازند و از مزاج ایشان جوهری حاصل شود که از بلارک گویند و از بلارک تیغها و کتارها که هندیان نکه میدارند و امثال آنها سازند و بعضی از آنها بر آن طلا کنند تا کوهر بر آرد و بلارک چند قسم است بلارک شاهی و بلارک جاهکی و زو هینا و غیر اینها بلارک شاهی کوهرها سفید درشت مسلسل شکل محلیها بود و زو هینا

دیگر

کوهرها بسیار بزرگ باشد چنانچه گویا بس انگشت نقش کرده اند و باین قسم تفاد کنند و بلارک جاهکی کوهرها سفید بسیار دارد لیکن خشک و سریع الانکسار است و گاه باشد که موزی سر انگشتی یا زیاده از تیغ بی کوهر و سیاه فام بود و از افعال بکوندارند خاصه که برو جتی تیغ بود و آنچه بر کتار یا قیپ قبضه باشد گویند که بر خصم مبارک نیست و آهن از منسوبات مرتبت **فصل دوم** در کان آهن کان آن مانند رفاهیت فرومایگان در کیش بلدان و اقصای و بلارک شاهی و زو هینا در هند و بلارک جاهکی در فارس میشاوند و طریق آب دادن بلارک هندی آنست که قدری گل سرخ و سرکین کا و با قدری ملح و زاج مزج نمایند و برو جتی تیغ طلا کنند و تیغ بر آتش می تابند و هر دو جانب او بر قطعه نند می زنند تا زمانی که آب بکشد **فصل سوم** در تمیز انواع و قیمت آن آهن فنکی سفید نرم اندام مذکور بهترین اقسام است و



شمیری از آن مواری یک هزار دینار مصری مبارزد و  
بلارک شاه اشرف انواع بلارکست بعد از آن زو هینا  
و بلارک جاهکی بواسطه <sup>اوایل</sup> کثرت شکل و کثیر الجواهر است در  
زمان احداث بجای بلارک هندی می داشتند و قیمت  
آن می خریدند لیکن چون آنرا آزمودند و بشیاء خشک  
و سریع الاکسار بود عزت و قیمت آن تنزل کرد ارباب  
وقوف و مهارت گفتند که آهن نیکو باید که سفید فام  
و او را در طبع نباشد **فصل چهارم در جایت**  
آن آهن از جمیع فلزات نافع است تا غایتی که گفته اند  
که هیچ حرفتی آن تمام نمیشود و زنگ آهن که از آن <sup>عظمان</sup>  
الحديد گویند معده ها ضعیف را تقویه کند و در بعض  
وصفت کیمیا مستعملست و ریم آهن که از اجث الحديد  
گویند در مرام جراحت را بخشک اندازد و بواسطه نافع  
بود و در حواریش اسنخا معد را شود دهد و آبی که بر <sup>کان</sup>  
آهن کدد از میاهی که بر سایر کانه ها عبور کند اخف <sup>شد</sup>

و اگر قدری سفید آب با روغن بر آهن طلا کنند یا قطعه  
ارزین بر روغن و نمک نیک بمالند ماسیاهی از آن پرون  
آید و آن سیاهی بر آهن طلا کنند آهن زنگ نکیرد و اگر  
بخی آهنی گرم کنند چنانچه سرخ شود و به پنج درختی گویند  
آن درخت خشک شود اگر چه بزرگ باشد و اگر خون بر  
گرم بر آهن بمالند زود شکسته شود **باب هفتم**  
در خار صینی در خار صینی خلافت بعضی مردمان چنین  
روایت کرده اند که در حدود فلزی زرد رنگ غیر متطرق  
مشابه هفت جوش هست که از خار گویند و مزاج این  
جوهر مزاج زرنی و یکست لیکن از زرافل است بدلیل  
آنکه اگر باز را مزاج یابد و زرد را بکدازند در زرنیاب  
رسوب کند و بعضی ذکر براتند که خار فلزی کدازند یا  
فام است که سیاهی آن بسرخ میزند و از آن انواع <sup>اسلحه</sup>  
مینازند که زخم آن اسلحه را مضری عظیم هست و گویند  
که در مرد چین از خار صینی آینه چینی و جوی کبر مینازند



که چون مرعه بر آن جرس زنند صدای آن موزی یک تری  
راه برود و آن جرس را از سقف معابد می آویزند و اعلام  
هنگام عبادت بآن می کنند و بعضی بر آنند که جرس مذکور  
از فلزات هفت گانه ترکیب میکنند اگر صاحب قوم در  
آینه چینی نگاه کنند شفا یابد و اگر جوهری که آینه مذکور  
از آن می سازند با خود نگاه دارند صرع و مالینی بسیار آنا  
بود و جادوی بی رادفع کند و اگر بر اطفال بندند در خواب  
نترسند و قرع نکند و بعضی دیگر بر آنند که در میان  
زابلستان و بدخشان منگی هست که چون از آن بگذرانند  
از آن جرمی برین منظر شکستند برنگ فلکی رخ کند که از  
خارجینی گویند و بعضی دیگر به آنند که در زابلستان منگی  
شیاه زرد فام هست که از آن میگذازند و در قوالب مختلف  
می ریزند و از آن تعویذها و موبندها و امثال آنها می  
و مشابهه با آینه چینی دارد و مسی بخار صینی است و بعضی  
گویند که خار صینی از صاعقه سوخته بگونگی باید از آن

جمله در خیال و حتی مبط صواعق کثیر است چینی صلب  
بشکل عمودی یافتند که اکثر آن در زمین و در فتنه  
بود و رنگ آن میانه رنگ آهن و نقره متوسط بود و از  
آن خشم دشها و کاردها ساختند و در نواحی بحرین صاعقه  
بنامین افتاد در آن محل حبسی طولانی یافتند که رنگ آن  
میانه رنگ آهن و نقره بود آنرا سیاف دادند و از آن  
دو شمشیر ساخت یکی از سیاف فوت شد و یکی دیگر ملک  
بحرین داشت شبی تار یک ملک پس می نمود بخلی صغیر رسید  
تصور کرد که مرد بیست شمشیر بر آن زد نخل نیفتاد ملک در  
خشم شد و شمشیر بسنگ زد و پاره کرد و روز دیگر آخا  
کردند شمشیر از نخل گذشته بود ولیکن بواسطه خفت زخم  
و حدت تیغ قطعها از یکدیگر جدا نشد بود و باینکه بادی  
از یکدیگر جدا شد ملکسان شکستن تیغ ناسف بسیار خود  
و پاره ها وصل کرد و آن تیغ بموصل شهرت یافت از ثقات  
مردیست که در مسجد آدینه اردیلب حبسی قلیل الحکم کبر الو



افتاده که بحسب وزن موازی پانصد من باشد و نصفی از آن جسم از بسیاری دست که بر آن مالیده اند رنگی پیدا کرده میان رنگ نقره و آهن و نصفی دیگر که دست بر آن نمالیده اند سیاه فام است و این جسم از غایت صلابت نمی توان شکست و با تش بر آن طعن نمی توان یافت چنانچه حدادی خواست که پاره از آن جدا کند آن جسم کرم بر تنه کرم شد که از ده ذراع مسافت کسی به نزدیک آن نمی توان رفت و غار آن خان امر کرده که نام او بران بنویسند بر تخت و تکلف بسیار نوشتند و اکابر و اشراف اردبیل بر آنند که اول آتشکده که زرد هشت در اردبیل بنا کرد این جسم در آنجا بود و معلوم نیست که از کجا حاصل شده و خان صبی از مسوالت عطار داشت **خاتمه** در مرکب از فلزات و نسبت ایشان بایکدی **فصل اول** در برج که آن را بنای شبه گویند برج از من منقا و بوماسیری در ترکیب میکنند در ابتدا احداث بسان زرد و در

کرده

بعد از آن بتدریج زردی وی تنزل میکند تا بدیده من باز میرهند و اگر خواهند که رنگ آن باقی ماند هر چند گاه تنو بآن مزج نمایند و اقسام برج بسیار است بهنر اقسام برج اندلسی و شامیست که بر محک چهار دانه عیار دارد و از کوه های کد اختی بعد از سیم و زر هیچ یک از برج لطیف نیست **فصل دوم** در سفید روی که از انباشت صفر گویند ترکیب صفر از نحاس و رصاص است و با وجود آنکه ایشان هر دو نرم اند اما از صفر که از امتزاج ایشان حاصل میشود کثیر الپسوست است بر تنه که در وی هیچ نیست و نحاس و رصاصی که اجزاء صفر اند از یکدیگر جدا نشود کرد و بنیب ترکیب برج و سفید روی آن بود که چون کم ظالم کثیر الجاج حجاج حکم کرد که در عراق و فارس اوانی زر و سیم نیازند و آنچه ساخته باشند بشکستند و بر کاه خنده آن همه متهمان برج و سفید روی ترکیب نمودند **فصل ششم** در برتر و که از انباشت ترکیب

ن



از اسرب و نحاس است تکلفی زیاده ندارد بلکه اختس و انزل  
 از جمله مرکبات مذکور است و در آتش ناب بسیار نند  
 و از آن ها و ن ها و دیکها که مایه و امثال انها می سازند  
 و اسرب و نحاسی که اجزای نال اند به نولت از یکدیگر جدا توان  
 کرد از بعض حکما پرسیده اند که سبب چیست که اسرب و  
 نحاس از یکدیگر جدا توان کرد و در صاص و نحاس نتوان در  
 جواب گفته که بواسطه آنکه رصاص و نحاس مرتبه تریه  
 سدا کبر و سدا صغرا اند تناسلی و عاشقی میان ایشان  
 چون یکدیگر آمیختند از هم جدا نمی شوند و اسرب و نحاس  
 مرتبه تر است بحسن کبر و سدا صغرا اند و مناسبتی خندان  
 میان ایشان هست از این جهت از یکدیگر جدا می شوند  
**فصل چهارم** در دوار و ترکیب در ادوان  
 سفید دو و بر دو و نحاس و برنج است و از آن انواع  
 درامی سازند و غزنی زیاده ندارد **فصل پنجم**  
 در طالیقون اصل طالیقون نحاسی است که بعض فلزات

و ادویه با آن آمیخته اند که محربه از طالیقون جدا می کنند  
 آن جراحت التیام نیابد و اگر بقاش طالیقون که جرب  
 باشند برکتند دگر بار بر نیاید و اگر در آینه طالیقون  
 نکی چشم را زیان رسد و اگر زیاده نگاه کنند قوم ابعاء  
 تباه کند **فصل ششم** در سایر اموری که مرکب از  
 فلزات اند امور مرکب از فلزات غیر مذکور بسیارند و ما  
 درین مختصر ذکر کرد و مرکب که اختصار کنیم یکی سیم خخته  
 که ترکیب آن از سیم و اسرب و نحاس است و از آن یکی سیاه  
 روشن هست و در نقاشیها مستعملست و یکی دگر هفت  
 که مرکب از فلزات است و از آن ادانی بسیارند **فصل**  
**هفتم** در نسبت فلزات با یکدیگر مقداری معین که آن  
 مقدار از زر صد مثقال بود از سیماب هفتاد و یک  
 مثقال و دانی و تسویج و از اسرب پنجاه و نه مثقال و دو  
 دانگ و نیم و از سیم پنجاه و چهار مثقال و نیم و از نحاس  
 و شش مثقال و دو دانگ و از برنج چهل و نه مثقال و از





أهن جمل مشقال ونيم وسنه تسو واز قلعي مي هفت مشقال  
ونيم باشد • والله اعلم تمت هذه الرسالة النفيسة

على يد العبد الفقير المحتاج الى رحمة

الله العتي احمد بن علي بن

شهر ذى الحجة حجة

سبع وسبعين

وثماناً

المجتمعة